



کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران
بخش دیجیتال

نام کتاب: *تحمل مجلس*

مؤلف: *سلطان حسین خوارزمی*

شماره کتاب: *۴۸۹۶*

اندازه: *۳۲۱۵x۲۰*

تاریخ تصویربرداری: *۹۰ مهر*



ع	ر	ع
۳۷۵۵	۶۲۲۸	۴۸۹۶

کتابخانه عمومی کورستان

نام: _____

شماره ثبت کتاب: _____

شماره قفسه: ۶۲۲۸



کتابخانه عمومی کورستان

نام: _____

شماره ثبت کتاب: _____

شماره قفسه: _____

کتابخانه عمومی کورستان

نام: _____

شماره ثبت کتاب: ۶۲۲۸

شماره قفسه: ۴۸۹۶

۹۲۲۸ مستحق

۱۴۹۳ ۰

6 (4) 9

مجلس

حضرت مولانا محمد امجد علی دہلوی

ملائیہ طبعیہ میں حالات حضرت مولانا
نذرۃ حنیفۃ الاصفیاء و دیگر طبقات کا وصف

مجلس

از ادب و ادب سلطان السار فہرین حضرت مولانا محمد امجد علی دہلوی

۱۸۹۸ء

مجلس

۲۵۶

۴۸۹۵

کتابخانه مرکزی
تاسیسات

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله در بیان مجلس حضرت مقتدر العالمی مهدی الطائ
مدینه علم لدینی خرمینه و اسرار قیومی حضرت محمدی مد ظله
شیخ حسین الخوارزمی نور الله قبره
عالم علم حال رحاسی نه مرشد رهنمای حقاسی نه
علم معنی و روحان حال شده جمله احوال او مقال شده
مجلس اوست مجمع علما خاندان منیر نور خدا
سخنش و ادوات نهجش بر کمالش کلام پرده نیست
او یقین نکرده قول کسی که زند از کلام کس نیفتد
یا طین او بعلم حق دانست عالم علم حق بحق کو یاست

گفته از بگویمت ظاهر ^{نسخه} در مجلس با هر
بدان ای طالب واقعی در معرفت وای عاشق مشتاق
جمال حقیقت مطلق که در مجلس شریف آن حضرت مدظله
از علما و فضلا حاضر بودند و روی اخلاص بران آستان
می نمودند که از مباحث علمی سخنان در میان می آمد
و گاه از تحقیقات مثال تصوف اسرار نهان در بیان
می آمد و گاهی از جوهر حقایق از معدن وقایع و کسب
الفاظ و عبارات به حاضران مجلس ایثار میکردند از آن
در حقایق که در مجلس کسب یا تاثیر آن حضرت ایثار می یافت
این ضعیف آنرا ذکر کرده و در خزینه خاطر مخزون میکرد و ایند
چند این کجین ضمیمه از آن مملو شده بود و آن کج غنیمت
را مدتها محفوظ میداشت که در وقتش ایثار دوستان
باحقیق و مخلصان طریقت کرده شود اما بنا بر طول کس
و حوادث و در آن بیغای نیسان که شعار انسانست
اکثر آن کج مخزون بدست تاراج محو داده بود و باین

بر دوستان مجلس نموده بود خواستم که آن در را بفرار
آدم و نیز این خواطر احباب سپارم تا فرایند آن بجامه خلق
منتشر گردد از همین مجلس اول آنکه در زمانه که آنحضرت
مد ظله العالی به بلده محفوظه سر قند سر میاها الله عن البلیا
و موافقات تشریف آوردند تا ثمرات و حالات و کیفیات
و تصرفات ایشان خواص و عوام را فرا رسیده ^{معیّن}
و جمیع عناصر و اهل آن از این عظمت و جود مستاسل شده
بود و همه و رکوشها فرو گرفته متوجه بودند که شاید از راه توجه
بر ایشان فرجه و سبب بروی یا بند از پیله نقبند به
در ویشی بوده است که از صفای باطن خیالی پیوده است
همه با و رجوع کرده اند که او متوجه باشد و آن در ویشی
چون متوجه گشته دیده است که حضرت امیر المؤمنین
و امام المومنین اسد الله الغالب علی ابی طالب
رضی الله عنه در میان چهار سوختی سر قند سوار ایستاده
اند و نشانهای در دست دارند و میگویند که مضمون این

معیّن

تاریخ

نشان اینست که ز غایت درین ولایت خلیفه امیرالمومنین
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه منسوب بود و این زمان
 حکم این منشور خلیفه ما منسوب شد و بمنزله اند که درین
 شهر و ولایت بر طبق این نشان منادی کنند که تا همه
 شنوند و بدانند که آن عزیز میگویند است که بعد ازین
 قدم که بر لب دریای عظیم ایستاده ام و مشکلی
 بدست دارم هر چند میخواهم که از آن دریای مشک خود را
 پر آب کنم از آن آب درین مشک من چیزی قرار نمیگیرد
 و درین حین دیدم که یکی خروسی خوش رنگی خیره خوش فتنای
 پیدا شد متوجه او شدم که او را بگیرم چون نزدیک رسیدم
 از بنا کوش او برقی درخنده بر من زد که پیوسته شد
 افتادم بعد ازین توجه و احوال آن عزیز با غرضه سمرقند
 صورت واقعه خود را گفته است و بهمه تبیین کرده است
 که این کسی نیست که توجه کسی را درو تاثری باشد
 خاطر خود را رنجه مدارید که این کسی از پیشگاه اگاه

گفته بارش و طالبان آن منسوب شده است چون راه
 توجه ایشان مسدود گشته است و بحسب معنی و رای نیاید
 اندک گفته اند که ایشان از علم قال چیزی تلقین نکرده اند
 اما بحسب قبل قال ایشان سوالات کرده مجازات میبایست
 باشد که ازین تمهید غالب تو اینم آمد چون سخن ایشان
 افتاده است مولانا عبد القادر نام فاضل درین باره
 در ملازمت حضرت ایشان آن عزیز این سخن را از
 افواه شنید متعجب حال گشته آمد و عرض ایشان رسانید
 است که عزیزان شهر و ایام سوالات از شما دارند
 و بعضی دیگر متوجه اند و شما از همه فارغ نشده اید و باین
 متوجه نیستید آنحضرت مد ظله العالی فرموده اند که ما توجه
 خود را باینها ملوث نخواهیم ساخت زیرا که توجه ما همیشه
 جایست که همه متوجهان آرزو مند آنند که بگویند آن سرا
 پرده لغبی بار دارند و در آن کوی بیکار گذار بایند بگویند
 آن نمیتوانند رسید و چاشنی ازین نتوانند چشید و توجه

همه آنها بکله پای بار یافتگان آن درگاه و حرم آن بارگاه
غیر سد شعر و لایحه مالد و جبر بسوی حق داریم
غیر را در نظر نمی آریم و همه امر خیر و شر بدو ام
متوجه بسوی جباریم و مجوزها و بجزیر جهان
نمیستند برایش و دستاریم کرده قطع نظر ز گفت شنو
و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند و بگویند
کار با کار ساز بگذاریم رسته از عقل و رای تدبیر علم
و له ایم هست و مدوش وصل که چه مستی ما مدام بود
بیک در کار خویش بشاریم و سرانکارا به تیغ نهان
ز سر منکران ببر داریم و دیگر آن حضرت مدخله العالی
باین آن عزیز خطاب کرده اندک اگر توجه ایشان رسیده ما را
قرصافه بنیان بخواهت پای در از کنم که من در ظل حمایتی
ام که حرارت ترس و هول اغیار را در من تا شمر نیست
و در پایه سر بر عنایتی ام که از جمله جمیع سرینکاهان جهان
شده و در آن تغییر نیست برو و ام توجه منی بر اینست که

توجه بفر آن کفر عارلا نسبت و نه کسی که توجه غیر از درگاه
حق و در پست دیگر فرمودند که اگر از سوالات ایشان
ترشاید و هر این تنگ بخل آن میخوایند زهی نادانی ز یواک
چیزی که مفهوم نیست جواب او نیز معلوم نیست بسوی فکر
ما را در آن مدخلی و عدم تامل ما را در آن خلای نیست
سوال ایشان اشتغافه شود هر چه از ممکن غایت مدخل سر
جواب گفته شود بعد از روزی چند حضرت ایشان بطول
مزار پر از ار حضرت خواجہ احرار افتخار خاصان آل خولعه
عبید الله قدس الله سره العزیز الشریف بودند و اعززه و او
آنحضرت همه مستقبل گشته در آن مجلس جمع شدند بعد از ادا
وظایف طواف یکی از اولاد حضرت خولعه که هم سوم بخولعه
عبدالحق بودند بر صحنه داشت نیامدند گفتند
که بعضی مشکلات داریم که اگر حضرت باشند بطریق استفتا
از ایشان پرسیده شود حضرت مخدومی فرمودند که درین عالم
ملاقات و ممان منم در و چیز است یکی افافه است

مغز است

و دیگر استغاضه در ویست که از حواله از هم باین ولایت آمده
اندر بجهت صفت آمده اند که هر جا که محل استغاضه باشد پیره بریم
و اگر قابل اغاضه باشد در آن تعصیر نکنیم مگر که کلام فصاحت
این نظام شایسته و معنی خالی نخواهد بود بنمایید تا بشر
نام رسیم بعد از آن خواهد داده گفتند که در طریق مشایخ
آمیدیم که فلان کسی کار تمام کرد این سخن بجهت معنی است
و این کار را تمامی می باشد آنحضرت و لم یوکا و نمودند
که این سخن را معنی آنست که لطیفه انسانیه که از فیض اقدس
که آن فیض ذات است و فیض مقدس که آن فیض احدیت
است و حقیقت محمدیست صلی الله علیه و سلم موجود شد
و از اینجا اورا ابعالم صفات تنزل می نمود بر هر صفتی از
صفات که اورا انزول می باشد اورا از چندین هزار حجاب
و عقبات میگذرانیدند تا در آن صفت آرام میکرد و علی
هذا القیاس لطیفه انسانیه از عالم جبروت که عالم صفات
است به اهل حکومت ارواح آمد چهار صد هزار حجاب نمودار

مکتب او شده ابعالم ارواح تا ابعالم اجسام آمد و بعد
مزار حجاب نور این و ظلماتی مکتب او شد زیرا که حکمت
ای این تقاضا کرد که از هر حجابی اورا انبیا و غیبتی
حاصل شود تا از مقام و مرتبه اصل خود فراموش کرده در
ظلمت آلود بدن تا وقت و میعاد مقدر و مقور آرام یافت
و هرگاه بنده تبتدیان حق را توفیق و یونس
و غیبت حق معین او کرد از سر کشکی دوری و باو
مجهوری بازگشته از دور و از دور توبه نصوح در آمده و بوی
در آمده بود باز میکرد و هر یکی از آن حجت ظلماتی و نورانی
قطع کرده و هر یکی از مراتب و مقامات له و عقبات که در
تنزل گذشته بود همه را یکی یکی طی کرده باز بحقیقت اصلی
خود که آن محیط ذات است قطره صفت می پیوندد و بیت
قطره چون در بحر کل افتاد شد فانی خوش اسم اعظم
خواند که اورا بر پیکر آن دیگر این مقام ابتدای سیر
و احد است که آنرا سیر با نه گویند قطره لطیفه انسانیه

که پانچم محیط پوسست دیگر میرا در ان نهایت و مراتب
 رتب اورا غایتی نیست که اگر بحیوة ابدی هر چند درین مقام
 سیر و سیاحت کنند آنرا نهایت و تمامی نباشد و اطلاق
 این اسم تمامی تصور آن و اعتقاد بر آن مجرب و سبب
 من تمام کردن کار بآن معنیست که در طبع انسانی که آن پیوسته
 در هر کجاست که بود باز آن سوز را پیر می بینیم که آنرا سیریه
 الله میگویند تمام کرده بحقیقت اصلی خود که آن فنا فی الله است
 و بقایه پوسست پس کار تمام کردن بمعنی تمام کردن آن سوز است
 و این ابتدا در سیر با الله است نزد همه عارفان و در اصلان دین
 درین طریقت نقش بندیه همیشه می نازند که بدایت ما و نهایت
 طریقت دیگران این سخنیست ولیکن تشبیه و فرق این سخن
 نکرده اند که مشایخ ما در این مقام و در اعتبار است بکی
 بدایت است و یکی نهایت این که مشایخنا فنا فی الله و بقایه را
 نهایت گفته اند باعتبار نهایت سیریه الله است و بدایت
 سیریه الله نزد همه مشایخ فنا فی الله است ولیکن آن طایفه

که سلوک داده در سیریه الله پیغمبرند و تسبیح حالات آنها
 داده آن سیر نکرده و در رفع محبت و عقبات آن بتوفیق نکرده
 اند آنرا اعتبار نکرده اند و ازین جهت طبعه بر مشایخ کبار
 و محققین نامدار میکنند و عقل قبول نمیکند که آن سخن از
 اکابر و محققان آن طریق بوده باشد زیرا که گفتن سخن
 باین تحقیق از محققین اهل حقیقه فریب بحال است و در سیر
 این گفتن شزد و تعصب از طفلان و نادان خام خیال است
 و کرده و اصدان همه یک دلانند و زنده و بیک جانند و **لا یشعرون**
 اهل و رسول زنده و بیک جان کاملند چون قطره ای آب
 بیک بحر و اصلند و بیک جو قطره شده از هم جدا
 در جمع جمع جو یک نفس و یک دلند **مقلد** مجلس دوم آنکه
 عالمی از آنحضرت سوال کرد که الولاية افضل من النبوة
 یعنی و الایت فاضلتر است از نبوت ازین تفصیل اولیا
 بر اینها لازم می آید و حال آنکه مسئله اینست که افضل
 و اکمل خلوق اینها اند علیهم السلام حضرت ایشان فرمودند که

معنی ولایت قرب و وصال حضرت حق است آن بر جمع بعد
 التوفیق و معنی نبوت رجوع است از حق باذن الله تعالی
 و این فرق بعد الجمع است و فرق بعد الجمع سبب تبلیغ
 احکام شریعت است و روی خلقت دارد و جمع بعد الزام
 یکی که روی بحق دارد پس افضلیت ولایت بر نبوت ازین
 جهت است نه از کل وجه و هر سه نبی و نیست پس ولایت
 همان نبی افضلیت بر نبوت و افضلیت نبوت بر ولایت
 از ان حیث است که او از جهت فنا باطل بقا آمده و نبوت
 بصفات الله گشته است و تخلق باخلق الله شده است
 و کمال انسانی درین است که از صفات بشری منسلخ شده
 خلعت صفات حقانی پوشیده پس هر یک ازینها از حیثیتی
 بر یکدیگر افضلند نه از کل وجه و این هر دو معنی در نبی
 هست پس او افضل و اکمل باشد مقوله مجلس سیوم
 آنکه سائلی سوال کرد که حضرت موسی سوال کرد که رب
 العزت انظر الی و خطاب از حضرت موسی بود و آنرا

که هر نبی و نیست و ولایت بی فنا وجود دارد و فنا یکی
 میسر نمیشود پس چون حضرت موسی تجلی طلبید و او را
 جواب لن تر این آمد که یعنی هر آنچه که نبی بینی تو مرا
 انحضرت جواب فرمودند که تجلیات بر اند آید است تجلی
 آثار نیست و تجلی افعالی است و تجلی صفات نیست و تجلی
 ذات نیست و هر یک تجلی ازین تجلیات را فاعلی است حضرت
 موسی علیه السلام با آنکه تجلیات حیکم میسر شده بود اما طلب
 مشاهده تجلی ذاتی کرد و آن مقام محبوبی بود که انخام محمد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و موسی علیه السلام مقام
 محیی بود و ترقی از مقام محیی بمقام محبوبه و مراد بود او را
 گفتند که الم تر الی ربک و همچنین موسی علیه السلام
 گفت رب اشرح لی صدیقی و بصری امیر و محمد رسول
 الله صلی الله علیه و سلم الم اشرح لک صدوک و وضعنا
 جرد موسی از حضرت حق سبحانه و تعالی طلب و دیده مشا
 دات کرد و هنوز به بقای بعد النقاء نرسیده بود و تلبس

اولی ذات از پله راننده کند و بقایای صفات وجود
برقرار بود بدالالت از بی لاجرم از اجواب از ان
سوال این ترایه آمد تا شاید مشهور و قایم نشود و بدو
پایه نکرده مشاهده ذات او ننواند کرد و آن مقام مخصوص
از جیب آله محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و موسی را
فرمود سلام بجای ربه الجبل معلوم دکا و خر موسی صغیراقت
تجای بر طور نقش وجودش متلاشی و متذکر شد و بقیه
که از طلب رویت مشاهده در و بود از و برخاست و گفت
در حال آفاقه فلما آفات قال سبحانه ثبت الیک انا
اول المسئین و بطین و تبعیت آن محبوب آله جبره
از ان جام در کام امتش چکانیدند از محبت محبوبی رسانیدند
و حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس الله سره العزیز
حسین معینی را فرموده اند که چون موسی علیه السلام بپایه
امت آن جیب آله را دانست تمناهای آن بود که از
جیب در یافت این سعادت از خیل امت حضرت رسالت

بنامه صلی الله علیه و سلم باشد گفت باری و امت
کنایه را در طفیل بیت او کن بکرا که موسی خواست
این حاجت مدام بیکل عیبی یافت این علیه مقام
بار دیگر آن سایل پرسید که از این سخن نیز تفضل او بسیار است
لازم می آید بر اینها مانع زیرا که ایشانرا از مشاهده
ذات از پله بنور از بی نصیبی بنورده است و این
امت محمد و اصحابی الله علیه و سلم از ان بهره نصیبی بودند
و این فضل عظمت حضرت ایشان مدخله العالیه خواستند
که اگر چه در شان ایشان فضل عظمت فاما موجب تفضل
ایشان بر اینها را سابق نمیشود زیرا که آن نعمتی بود و خوا
انعام نامتناهی مخصوصی بآن جیب آله که غیری را در ان
مشارکتی باشد و آن حضرت از متابعت شریعت بر ان شرف
آب حیوة طریق کشاده است و از حقیقت آن سایلان
و سالکان امت خود را مستغنی ساخته اند و این مثل
آنست که اگر باد شاهی از خزاین خود جوهر خاصه قیمتی را

بهر چه از مهربان و خاصان خود بخشد و آن مهربان شاه
 اذن بجز خاص تابعان خود انحراف ندارد و تفضل تابان
 او بر امرای دیگر بادشاه لازم نمی آید اگر چه در شان
 ایشان این فضل عظمت بدانکه مثال محبت ذات قدس
 در حق محمدی صلی الله علیه و سلم مجتبی است که خاصیت
 مناسبتش بر جذب آهنی همچنانکه مغناطیس صفت خود را
 که خاصیت بجزب آهنی است مجذوب و محبوب خود
 بخشد تا آهنی دیگر بر آن نوازند جذب کرد و مجتبی روح محمدی
 که مجذوب و محبوب او است خاصیت جذب ارواح
 مومنان از مغناطیس محبت قدیمه کسب کرده بمقام محبوب
 رسیده است که فانی فی الله و بقایه است و چندین هزار
 صحابه را از اطراف و اکناف عالم بخود کشیده و هر یکی
 از ایشان بتدریج استعداد ایشان خاصیت نصیبی یافتند
 و ارواح تابعین تا بامرواح مناسبت آن خاصیت را سخ
 سوز تا در قرن و بطنها بعد بطن منتقل شدند

در اخلاص و عبادت
 ۱۱۰۹۴۰

پس این سعادت الهی را از خاصیت جذب مومنان
 محبت قدیمه دوست صلی الله علیه و سلم که مجذوب و محبوب
 میگرددند از خود شایسته تفضل لازم آید بمقتضای مجلس
 آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که در میان علماء
 ما و راهبها و اشندی بود که هرگز دایره علوم صوری
 و معنوی و اناترین و محقق ترین علماء بود و همه علمیه
 بدو مسلم بود و علم بر او داشته او مولانا احمد گفتندی
 منسوب بخندید بود نور علم قال حال راه نموده طریقت
 طریق هدایت پیورده راه ارادت بدرویشان
 سپرده در طلب حق و سلوک راه حقیقت وجد و جوامد
 داشت و از مناسبت مرزبان حاصلی و نصیبی می برد
 از راه یقین و اعتقاد اخلاصش با درویشان در درجه
 مقصوب بود ازین رهگذر گاهی در میان درویشان آمد
 در جلا و میرفت و بمنع ازین رفتار ممنوع نمی شد علماء
 سرفراز آن عالم عامل را در مجلس ملامت کرده اند که

علم و آخر از ساحت جلال و جلال میروی و عوام که
این را می بینند اعتقاد از اهل علم فاسد کرده و تجارت
نظر میکنند و همه مردم از این بی حرمتی در ضلالت افتاده
عامی میشوند خدمت مولانا احمد جواب گفت اندک
من در جلال و ایشان میروم از روی تحقیق میروم نه از
تقدیر میروم و نه از روی تقلید زیرا که ایشان عالم لدنی
اند و عالم میتوانند که در جلال و اعلم رود چرا که ایشان
عالم بعالم لدنی اند که ان علم حال است و علم حال فوق
علم قاست پس ایشان از من اعلم باشند و یکی از ان
جماعه معاند گفته است که لاسم ایشان عالم بعالم حال
باشند و انشعادی دیگر افکس را گفته است که لاسم تو
درین حال مجلس زیرا که او میگوید مرا یقین شده است
حال ایشان و اعلمیت را و مسلم داشته است و علم
تسلیم تو در یقین و تسلیم او چه مدخل دارد تو مرکز مسلم
مبار و مرکز منشاش حضرت ایشان چون این سخن را

۱۰
شنیدند و میروزی از خدمت مولانا احمد بر سیدند که حال
مسلمه معمری اعتقادی اینست که عالم حادث است بر او
نیز این اعتقاد دارند که صفات الله قدیمست و یکی
از صفات الله صفة خالقیت است و این نیز از معتقدان
است که تعطیل در صفات بحالست پس مع آنی خالف
بخلق متصور نیست و هر نوع مخلوقی عالمست پس عالم
می باید که قدیم باشد نه حادث و خدمت مولانا مجمع قال دل
این سخن را در میان علماء گفته اند که حضرت ایشان سخنی
میکفتند اگر چه شایان بحال ایشان قایل نیستند درین سخن
تا مل فرمایند و جل این اشکال نماید چندگاه علماء و رفح
این اشکال نکته می گفتند و جناب مولانا احمد بطریق
مناظره توجهات ایشان را رد میکردند و این سخن بجا
قرار نمی یافت تا آنحضرت و ام بر کاه خود این سخن را
توجیه فرمودند در توجیه این اشکال تا آن حضرت ظاهر
العالیه اند که میفرمودند که اگر چه صفة الله قدیمست اما حکم

اجائی و توصیل برای اطلاع کرده اند و حال هنوز
 حکم ظهور در بطون و احدیت مندرج بود و این مرد
 در معلولت وحدت پوشیده بودند و این مجموع در
 ذات بخت بهمان وجه نشان بودند نام نیست
 و غیرت و اسم و رسم و نوع و صفت و ظهور و بطون
 و وحدت و کثرت و وجوب و امکان مخفی بودند و نشان
 ظاهریت و باطنیت و اولیت و آخریت لمصداق
 گشت کنند مخفی پوشیده بود پس درین اعتبار
 جمیع صفات الله محال در ذات محط متدرجیت بمحصل
 و فرع و اوراق و فترات نخل که در دانه مندرجیت
 محال چون اینجا بظهور است و نه بطون و نه یقین باطنیت
 دیگر که لازم اینهاست بالکل مخفی نیست است پس
 درین اعتبار هنوز ظهور صفت خالقیت نیست چه جای
 مخلوق پس چون شاهد خلوتخانه رغیب اول که خود را
 بر خود جلوه داد بهشت وحدت بود پس اول یقینی

که از غیب هویت ذات ظاهر گشت وحدتی بود که
 اصل جمیع قابلیات است و بعد از این خواست که خود را
 چنانکه بر خود مجلا جلوه داد متصل نیز جلوه دهد که این
 جلوه را کمال دیگر است و جمیع آنچه در صد و تفصیل است
 و درین تجلی نایب بظهور آمدند و بعد از ظهور و تفصیل شواهد
 و یقین صفات هر صفتی مقتضایش بظهور آمد پس صفت
 خالقیت را آنچه مقتضای او بود که خلق است بظهور آمد
 پس عالم با این اعتبار حادث باشد و الله اعلم بالصواب
مقدمه مجلس پنجم آنکه سابی از طریقت نقشبندی از آن حضرت
 پرسید که اهل عزالت اولی اند یا اهل عزت حضرت ایشان
 مدظله العالی فرمودند که بنکریم مبتدیت یا منتهی اگر
 مبتدیت در عزالت تا ابد است بلکه عزت او را از
 قائمست و این مقامی و مرتبه نیست که از مراتب اعلی
 تا مبتدی و او عزالت را اندک و بریت و تجلیات اسما
 و صفات متعدد تجلی و ایستاده شده به فنا فی الله و بقا

منزه است و دوام اکایی او را حاصل نشود و بارها
 وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت مشاهده
 نکند چنانکه نه وحدت مانع کثرت شود و نه کثرت مانع
 وحدت شود بمقام عشرت نیز سه زیراک درین حال اشتغال
 صوری مانع اشتغال معنوی نمیکرد و اگر فیصل ازین خود را
 اهل عشرت نامیده بگویم با زار در زمینه با اشتغال صوری
 اشتغال نماید زود باشد که بتغوی و زکار گرفتار گشته
 خود را بباد و بعد این مقام کاملان و واصلان است
 نه اسم و رسم بولسوسان ایشان را که اهل عشرت باشند
 زیرا که خلوت و انجمن دارند با وجودی این مقام اگر
 این طالبان بگونه عزالت در روند فیض و حضور ترقیاء
 و سرور ایشان بر اصناف عشرت خواهد بود این حال
 وحدانیت است و حال است که احتیاج بدلیل ندارد
 هر کسی بآن قیام نماید بداند و اگر مبتدی برانست یقین
 صحفه من جرات شیطانست و حضرت رسالت شاه صلی

علیه در مقام که فطرت و قابلیت ایشان اصل و منبع بشر
 و قابلیت جمیع خلق اولین و آخر نیست استعداده و قابلیت
 نزد استعداده و آنحضرت مثال قطره آب است نزد محیط آب و
 این همه حق تعالی اول عزالت بر دل بشری آنحضرت صلی
 علیه و سلم بشری گردانید تا اربعین در اربعین نیست
 و او عزالت را داد و اندکگاه در عشرت و انجمن در آمد
 با اشتغال صوری و دعوت خلق مشغول گشتند همین شد
 سالکان راه و طالبان آنگاه است و علیه مراعات و
 و مراعات و مقوله مجلس ششم آنکه حضرت مدظله العالی
 نقل میفرمودند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 از غزای بازگشت و با اصحاب گفت که مبارک باد بر شما
 جهاد اصغر بجای آورید اکنون متوجه جهاد اکبر ازین گداز
 باشید اصحاب پرسیدند که یا رسول الله جهاد اکبر ازین کدام
 باشد حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که جهاد کردن
 با نفس خود اکبر است از جمیع جهادات حضرت ایشان

مذکره میزمودند که معنی این را جهاد اکبر نامیده اند
این معنی دو نکته فرمودند یکی آنکه در جهاد خضم ظاهر کی
حاضر و مطلع است بر قصد دیگر و تدبیر و ضرب در
دو بدل آن و فراخواران وضع دشمن میکند و نیز در وقت
غلبه خضم محکمت که بکریختن از شر او نجات یابد انفس
و شمشیرت که عیار و مکار از قصد و حمله او در نظر اثری
نیست و از شدت ضرب او کس را چیزی نیست جز
هزار مر اسنان از این تصدیق سرنگام به کام انداخته
است و بیکی حله اعمار دین ایشان را بر انداخته است
که در ظاهر آن اثر نیست نفوذ باطنی منتهی و انفسانی
سات اعمالنا پس باین دشمن پرکین که از هر کمین گاه
سر راه میگیرد که نه هر کس را با و مجال میزنند و نه وضع او ممکن
به تیغ میزنند از و مخلصی راه گیرند پس جهاد با و اکبر باشد
و نکته دیگر میزمودند که در جهاد با کفار قاتل شود اگر مقتول
در روز صورت مجاهده ماجر است اما جهاد با انفس

مکنت

خویش البته مجاهده می باید که غالب و قاتل باشد ظاهر
و مروج باشد که مغلوب و مقتول نفس ملعون و مردود است
زیر که از غلبه و قتل نفس مراد آنست که آنکس را
نفس مغلوب سلطنت و حکم خود ساخته بحکم انفس
الاماره بالسوء جذائی بطلان و عیان نش امر فرماید که
که آخرت خذلان سر ایمان آن غنوده خراب غفلت
و نسیان از حق اسلام انداخته از سعادت بقا و حیات
ابدی او را دور گردانیده در کفر و الحاد و زندقه مبتنی
خلود در نار میگرداند العباد بالله عن الشیطان من هذه
الحال هر آینه جهاد کردن با بختی خضم مکار جهاد اکبر است
و با عیبه یارب همه را از فتنه خضم بناه در حفظ امان خود
ما از تو دشمن نفس خود ایم بناه از شر مجامع او نفوذ بالله
مقول مجلسی بنتم آنکه روزی در مجلس آنحضرت مد ظله
مولانا جعفر نام دانشمندی بود و از حضرت خواجه محمد
پارسا نقل کرد که ایشان فرموده اند که حضرت امیر المومنین

ابوبکر صدیق رضی الله عنه اهل مشاهده بودند و امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه ایشان مجاهده بودند و انداختند مد ظله العالی
 فرمودند که نظر باین سخنان نقصان لازم می آید بر امیر المومنین
 عمر رضی الله عنه زیرا که اهل مجاهده کسی را میکوشید در اصطلاح
 اهل سلوک که هنوز در سلوک از سر نظر نرسیده بودند و این عین
 نقصان است و در کمالات اعلی و مقامات اقصای
 امیر المومنین عمر هیچ شک نیست و اهل مشاهده این طایفه اند
 که بر بقای بعد النبی مشرف شده اند و حق تعالی ایشان را
 وجود موهومی عطا فرموده اند که آن وجود اندنانی غیر
 و تبدل میراست و بآن بخلق وجود ذات ازلی را
 بنور ازلی و مشاهده نمایند و این درجه اعلی و مقام
 اقصی است بیان و توجیه این شبه را حضرت ایشان^ص
 فرمودند که مراد از این که حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق
 را رضی الله عنه اهل مشاهده گفته اند آنست که ایشان اهل
 مشاهده بوده اند بی محاهده زیرا که ایشان را دوام

مشاهده بوده است و مراد از آن که حضرت فاروق رضی
 را از اهل مجاهده گفته اند آنست که ایشان بی محاهده و
 مشرف می شده اند زیرا که آنرا که دوام مشاهده نیست
 بعد از خویش مجاهده می باید کرد تا مشاهده و سلوک اهل شود
 و طایفه اند اصحاب مراقبه در باب مشاهده مقوله مجلس
 هشتم آنکه از آن حضرت سابی سوال کرد که سبب وجد و
 آدمیا در دنیا اینچنین گفته اند که بواسطه ذوق و اشتیاق
 روحیت مراتب و مقامات تحقیق که آن مقام وصال است
 و اهل جنت را میکوشند که همیشه اهل تجلی و وصالند و در تجلی
 ایشان میکوشند که خوانند و سازند و باشند که ایشان از
 سماع آن اصوات و نجات متواجده میشوند و چون مشاء
 وجد فرات و اهل نشاء و اصلند و اهل وصول را
 فراق نیست پس چون سبب منتفی شده است باید که وجد
 هم منتفی باشد آنحضرت مد ظله العالی این سوال را دو جواب
 گفته یکی آنکه میفرمودند هرگاه که مستغرقان بر تجلی را

شعور بغير شعور حقیقی شود آن نشانه فراموشی حقیقی نیست
 وجد موجب اشتیاق نیست پس آنکس که وجود او در وجود
 حق فانی باشد او را واجد گویند و وجود بوی قائم
 است و آنکس که مستغرق فنا گشته و بوجود حق قائم
 گشته است او را صاحب وجود گویند پس واجد فانی
 وجود است که آن حقیقه حق است جل و علا و وجود فانی
 واجد است که آن شعور و معنی بنده است پس هرگاه
 کسی بشما ده وجود حق از وجود خود منقود کرد و محل
 طرب از وساطت کرد و هرگاه نسبت خود از وجود
 محجوب شود در وی طرب بدید آید و این که اهل اشتیاق
 گاه گاه شعور بغير و اطلاع بر لغات و اصوات میشود
 همین شعر است باین که از شعور بوجود حقیقی محجوب گشته
 است که خود اطلاع دارد و آن موجب طرب و اشتیاق
 است که باز استماع لغات حال ایشان از نسبت محجوب
 و از اشتیاق محجوب حقیقی متوجه شوند تا باز بر صال^{مطلوب}

و محجوب حقیقی و اصل کردند توجیه دیگر را چنین میفرمودند
 که چون مراتب سیر فی الله پیاپی و غایتی نیست و هرگز
 دو تجلی بر یک طور واقع نمیشود هر تجلی فوق و تجلی است
 زیرا که هر تجلی صاحب او را استعدادی میبخشد که از آن
 قری تر و اطراف آرد پس مراتب ترقیات و ترقیه
 باعتبار تجمیع است پس هرگاه که ارواح متوجه شوند ایشان
 را بجلوه وجود حقیقی قریب حاصل شود فرق اول چون بصر
 باز آیند ایشان را تمایز وصول بدرجه اعلی از آن شود
 و از شوق و اشعار رتبه اعلی باز متوجه شوند چون
 در درجات قرب و وصال حقیقی اگر بعد از بدی و سیاحت
 کنند آنرا نهایت نتواند رسانند چون که یک نهایت و غایت
 است بحسب جوی توکل کرده ام هزار پیاپی هنوز
 در ره عشق تو اول سفر است **مقوله مجلس** نیم آنکه ظنی
 از آن حضرت مد ظله العالی سوال کرد که درایت کلی
 هالک الوجودی و درینجا وجه بجه معنی است و فهمیده

بکجا راجعت آن حضرت فرمودند که وجه در پنجاه معنی
 باین حق است تعالی و تقدس است یعنی که اوست بانی
 و باین حق فایده است و ضمیر وجه راجع بحق است و باز
 فرمودند که وجه در پنجاه اگر این ضمیر راجع بشی در ایم بهتر
 زیرا که در این صورت مرجع الیه ظاهر نیست و نظر بانی معنی
 آیت چنین فرمودند که کل اشیا ما لکنت مکره حقیقه آن
 شی که مالک نیست زیرا که جمیع اشیا قائم و موجود و کائنات
 است چون حقیقه اشیا راجعت اوست خواهد بود آنچه
 مالک است مولای و کالبد است نه حقیقت ذات آن
مقدمه مجلس و هم آنکه فاضل و بیک از آنحضرت سوال کرد
 که این کلمات در او را و نتیجه میشوند که و اشهاد ایا
 نشد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا
 عبده و رسوله علی هذه الشهادة خبی و نموت و علیها
 نبعت ان شاء الله تعالی ذکر نبوت مستدرک است زیرا که
 هرگاه شومی بر نبی شهادت زندیک کند و بر نبی بمرور است

که احادیثی است بحکم حدیث قال رسول الله صلی
 علیه و سلم من کان من کائنات الا اله الا الله و دخل الجنة
 و او بود او و دخول جنات بفتح معنی است بانی شهادت
 پس علیها نموت کاین بود و علیها نبعت احتیاج نبود
 آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که ذکر و علیها نبعت اشارت
 بطلب ایمان مقبول است زیرا که میتواند که بانی شهادت
 زند کاین کند و باین بگوید اما مقبول نبود باشد هرگاه مقبول
 بوده باشد باین نبعت نخواهد شد و
 یارب سوره ابو صلی مطلوب زبان از و سوسها بحفظ
 خود دارد اما ان، تختای بامت محمد ایمان، مشرب و این
 ایمان کرد ان، **مقدمه مجلس** یا زو هم آنکه با دشایی که در مالک
 دین داری و بر سر بر شیری یاری با فرزند ادیب شسته حقیقه
 تندر و نازی در او ان دولت و سرافرازی و شمسوار
 کشته همیشه در معرکها و غزوات جهاد در مقام جان بازی بود
 ان عبید الله خان غازی بود و نور الله مرقد و که از علوم

شریعت و عمل آن بره تمام داشت و از بعد از احکام
احکام شریعت معطل می شد و صلواتی علیه و سلم نه فرو می گذارند
روزی در مجلس آن بادشاه و اناجی از اهل علم
حاضر بوده اند که از لباس کعبه معظمه سخنی می گذشت
چون آن بادشاه و اناجی و محقق بود سوال کرده است
لباس کعبه را چه منشا رویش سیاه ساخته اند هر کس درین
باب سخنی گفته است بعضی گفته اند که از جت نام حضرت
ابراهیم علیه السلام سیاه ساخته اند و بهمان رنگی و دستور
مانده است و بعضی گفته اند که بجهت نام امامین معصومین
متبرکین سیاه ساخته اند اما عیبه الله خان انا سخنان
معقول نشده است و گفته است که درین سرسبختی
و نکته ایست که این را اهل تحقیق می باید پرسید
و در زمان ما محقق حضرت ایشانند این نکته را از حضرت
ایشان می باید تحقیق کرد و انکام قاصدی فرستاده از آن
حضرت استفسار این معنی کردند حضرت ایشان مد ظله

نزد آن کعبه حقیقی ذات حضرت الواجب الوجود است
و از کان صفات او است و آدمیان را به معرفت وصال
آن کعبه حکم نفس محصور و خلقت الجن و الناس الی تعبیه و
ای لغرفون ما مورد اندیشه و روی دل ایشان را بمقتدر
فاینا نزلوا فتم وجه الله از همه رو بجانب خود گردانیده
و کلام غفر نظام است الله یغفر الذنوب جمیعاً
منشور سوادت آن طوافون ساخت تا هر کس را قوت
این تمت بجنبش داید و توفیق این سوادت رفیق طریقت
او گردد و از دروازه الشریعة اقرب الی در آمد بود الطریق
و غایب بی روی قافله سالاری طی مراحل و منازل گردد
بحکم الحقیقة حایله رسیده بطواف و وصال کعبه حقیقی که
آن ذات ازلی لا بدست مشرق میگرد و انگش آب
نرمزم غفران از لوث عصیان بکلی پاک میگرد و سر و پای
که حجاب آن کعبه حقیقی است نور سیاه است چون همه
آدمیان را بالسمه این پروا نبود و هر کس را دیده و

بنظر آن جمال نمیکند و دست ممت هم کسی بر او
 بایه عالی نمیرسد و فرمودند که اگر استغفار و زود
 این راه بود رحمت خود انوار است که بر همه کس کار
 کند تا شام خاص و عام باشد و اینه رحمة للعالمین باشد
 همچنانکه کج حقایق خود را در کعبه چهار دیواری عظام آورده
 میخیزد و مد فخر کرد اینده بود که رنده کمان طریقت هدایت
 بانی کعبه حقیقه نبی برده حاجی وصال کعبه حقیقی شده
 اند و بیشتر و فضلی ذلک فضل الله یوتیه من یشاء اولیاء
 باخصاصی مواهبت مفضل گردانیده و متمسک از ادب ایشان
 از حزن غاوت و مهالک و وجهانی بتوفیق الا ان اولیاء
 لا خوف علیهم ولا هم یحزنون مسجل گردانیده است
 در عالم شهادت نیز چهار دیواری را به شرف بی بی اضاف
 بخود کرده است و هم آدمیان را بحکم و لله علی الناس
 حج البیت من استطاع الیه سبیلاً انوا فی کد ایند تا کس
 به شرف طواف این منظر مشرف شود سعادت غزالی و رحمت

شامی آورد و در یابد و از لوث عصیان پاک گردد پس این
 لباس این کعبه صوری را بر وفق و طهت نور کعبه مغوی
 سیاه ساخته اند و الله اعلم علی حقیقه و اشیا **مقدمه مجلس**
 دوازدهم آنکه روزی در محبت آنحضرت احادیث رسول
 صلی الله علیه و سلم میگذشت که در بیان اوصاف کعبه
 فرموده اند مضمون حدیث این بود که روز حشر خدا تعالی
 جل و کاف چندین هزار ملائکه فرستد بسوی مکه بچندین هزار
 زنجیرهای ملایکه او را بسوی عرصات کنند و او در رفتن
 تا مل کند و گوید که میروم تا حاجتهای مرا را انکدر این
 بر دوزان حق تعالی گوید بطلب آنچه میطلبی تا روا
 کنیم گوید آن همی که در نواحی من مدفونند بیا مرز و آن
 مردم که طواف من کرده اند بیا مرز و آن مردم که نام مرا
 شنیده اند و اشتیاق طواف من داشته اند لیکن بمجهت
 نبی را دی نتوانستند رسید بیا مرز خدا تعالی جل و کوه بگوید
 بخشیدم همه را با تو درین زمان که شهادت آنحضرت

را متغیر الحال مشاهده کردم و درین حین فرمودند که کسی که
را ازین معنی عینی می آید که خداوندی که چهار دیواری
را بیتی گفت بهین شرف او را این مقام شفاعت دهد
که چندین هزار را با خودش بدهد که بوصول کعبه حقیقه
گشته از خود فایده باو پایسته شده باشد و چندین بار
بخطاب عبدی مشرف شده باشد چون این مقام بدهد
که پیوستگان و مجانبان و دوستان و مخلصان و دیوان
خود را شفاعت کند امید واهی بسیار است از کم او
که اینچنین بدهد را در عرصه عرض اکبر آسب روی تمام
باشد و شفاعت او شامل خاص و عام باشد و دیگر این
سعادت توبه و انابت و شرف این طایفه بیان میکردند
در آن مجلس فاضلی حاضر بود سوال کرد که اگر شیعه باشد
توبه و انابت کردن بمرشد او سعیدی میشود یا نه
آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که سعادت شقاوت
نام زد قضا و قدر از نیست و لیکن این قدر است که

هر یک از آناری و علائق است طریق سعادت است مرا طبع
شریعت مصطفویست صلی الله علیه و سلم که اهل سنت
و جماعه بر آن طریق مستقیم رفتند و طریق شقاوت راه مخیر
شریعت حضرت سالتست صلی الله علیه و سلم که آن شاه
راه را کم کرده بی راه گشته بر راه شقاوت و ضلالت رفتند
اندر بس آثار سعادت عمل کردند بترتیب و از منای
توبه و اعتقاد کردن و منقاد امر و نهی بودن و از اعمال
نامرغیه اجتناب کردن و با اعمال مرفیه برین بودن است
و اساس شقاوت برخلاف این است یعنی دلیری کردن بر
منکرات و کماهی کردن بر مأمورات و هر کس برین
آثار سعادت دنیا برود و سعیدست و اگر بر آثار شقاوت
باشد و بی توبه از دنیا برود و شقی است اکنون درین وار
دنیا میخواهی الجنس مع الجنس هر کس را اجتناب مناسبت
از لب هر ذری که بکشد او در قیامت بآن جماعه محشور
خواهد شد که عجنس با عجنس پرواز کبوتر با کبوتر

عانی

بازمانده

اگر مایل با اهل سعادت است او از ایشانست و اگر مایل
با اهل شقاوت است با ایشانست چون او لیا به کامل مکل
که اهل ارشادند ایشان را شاد است و اهل هکانه مشهور سعاد
اند حکم تنزیل الالات او لیا به الله لا خوف علیهم لا هم
یخذون بعین بر ایشان خوف بی ایمان رفتن نیست
و جز آن تنزیل نیست از رتبه حقیقی که نهایت سعادت است
و بر آن فایده شده که آن وجود حدثان و بقایا فتنگان
بذات بلیقه را در حریم وصال ذات الهی عزت و قبول
دوام نشاء و سرور است که مرکز نعم بود تنزیل مبتلا
نمیکرد و ایشان در مقام محفظ طیف است اندک عادت
بیانیه برین جاری نشده است که از ذراتی که بنما
یف الله و بقایا مشرف گشته اند ایشان را از آن باز که
فرود اند اندک ذات حق به تغیر تبدیل است
هر ذراتی که از خود فانی و بآن پایسته شده است بخوان
بی تغیر و تبدیل چنانچه بود **پیت** فانی از خود بدو نیست

ازین طرف که نیستند و هستند بسو واضح شد که سعادت
این طایفه هیچ شک نیست همواره است و اهل شقاوت
را با ایشان مناسبت و جفتی نیست و بر انکس را
که مناسبت ازلی در دایره بجا است ایشان کشیده و شکسته
از ادب این طایفه می در آید و درین نسبت محبت میاوی
ایشان استعانت دارد البته سعید خواهد بود و این منو
میفرمودند که **پیت** که تعبیطی مایلی مایه که بهوسی
مایلی بخانیه **مقوله مجلس** سیزدهم انکه آنحضرت مد ظله العالی
میفرمودند که در ز مایه که در مشکوک بودم مرا انبوی عبو
بولايت مرد افتاد در انجلم عالم عامل قابلی بود مرا با و
اتفاق صحبت افتاد چون او را مناسبت ازلی سخن
و صحبت من در غیر مایه او تا غیر که در قهای درس
و فتویید را در هم نور دیده سوزان و گریان در پرتو ایشان
افتاده میگفت که **پیت** شوخت آتش عشق تو زبد
فتوی را با و داد و در قهای درس و فتوی را با و

و کناره که این ضعیف میرفت او نیز میرفت و هر چند
 او را دقت داده میشد باز نمیکشت و روزی طالبان
 که شنا کردند آن عزیز بوسه دادند و آمده و استاد
 خود را ترغیب درس میکردند و سخنان تفریبات
 میکنند که شایع شیفه این مرد شده آید باین سخنی
 چند که از شنیده آید مولانا جامی سخنان تصوف را
 مثل الف ب ساخته است سر کس انوای پیچید و از آنجا
 سخنان یاد گرفته مردم میگوید و صورت صورتیان است
 کرده خود را درویشی و شیخی نام نهاده است تا مردم
 را فریبند از کجا که آن سخنان از روی حقیقت و حال است
 و من گفتم که آری اینچنین میباشد اما تفرجه در پی کسوت
 هستند اما اینچنین سکه کاف در میان طالبان عالمان هم
 هستند که بخت کوندی و روزگزار و اعتبار خلاق جزو دایره
 در آستین نهاده خود را طالب علم نامیده آنرا دایره
 ساخته افراجه ی باکیها و فساد میکنند و فرشتگان این

است که سخن مردم را یاد گیرید و بآن افتخار کنید و آنرا
 هم از بدعتی و تیرگی حفظ نمیکند این را که باری این قدر
 هست که ما سخنان آن مرد را میدانیم و یاد میکنیم
 و بطایبان و مسلمانان میرسانیم که از آن مستفیض میشوند
 اکثر شما از آن هم محرومید بعد از آن طالب علمان کردی
 و تحیر علم کردی ما را این را فتوی میکنیم و با تودعوی تری
 داریم و من با ایشان گفتم که در طالب علمی غیر سخن سخنی
 چیزی دیگر نداریم و سخن سنجید و کلام بسنده آنست
 که معتدل باشد و سخنان این اسلام نیز هم معتدل است
 شایان سخنی گفتید و من نیز بخوای آن سخنی گفتم و شایان
 طالب علمید و من طالب الله پس شایان طالب علم گفتید
 از صفات الله که آن هم نظر بقال است و من طالب الله
 ام که مستمع جمیع صفات است و طلب من از روی کشف
 و حال است و از سخن شایان امانت طالب الله لازم
 می آید و اهل حال و از سخن من امانت طالب علم خود گوید

که شرف کدام بیشتر است و کدام امانت اقوی است
 و حال آنکه من کسی را امانت نکرده ام که متشبه طالب علم
 نه طالب علم و در آن کس آنچه من بخواهم مدح او ثابت بتوانم
 که او طالب علم نیست و این سخن من او را امانت نیست
 و شایان چون ثابت میشود ایند که من طالب علم نیستم
 و در ویش بنیسم زیرا که آن امر نیست ظاهری و این امر است
 معنوی این را کس فرق و امتیاز نمیتواند کرد و اگر کسی که
 از اهل حال و مکاشفه بوده باشد آن عالم بطلبه گفت و
 کلام ایشان چه سخن و آری در آنصافی و آری در آنیکه هم شکل
 شایان را اهل شود و هم بالزام قابل شود **و لعل ایضا**
 آنکس که بنزد حق و لشی پناه شد و در امر حقایق یقینی
 داشت و انا شد و این عالم کاملست از علم لدنی که فضل بود
 زبان او گویا شد **مقوله مجلس** مجلس چهارم آنکه از آنحضرت
 سالی سوال کرد که علما و مجتهدین چه اکابر و امیرانی طاعت
 که در زمان ایشان مهمات دینی و دنیاوی خلایق بقول

بر محل ایشان و با تمام همت ایشان متوط و مربوط است
 هرگاه ایشان از عالم یافت و بنا بعد از تمام ایشان کم
 میشوند اما اهل الله را تمام ایشان همیشه التجاست و قدر
 ایشان محل استعانت و قبله و عاست و هر چند عهد ایشان
 دور تر میشود ظهور ایشان بیشتر میشود این سرجه باشد
 آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که اهل ظاهر موه و فند بصره
 و اسبابی که آن متعلق بظاهر است و آن فایست چون
 متعلق معدوم شود متعلق نیز معدوم شود و اهل الله
 از خود فی نفسه و حق بایسته گشته اند و متصف بالله بصفات
 الله شده اند و آن ذات و صفات حق همیشه باقیست
 پس خاصیت و برکت آن طایفه که متصف بآن صفات
 شده اند نیز باقیست و ظهورات هر کس بقدر ترتیب صفات
 و اتصاف او است بصفات الله بیشتر است هر کس
 صفات الله بیشتر تربیت کرده و اتصاف او بصفات الله
 بیشتر است ظهورات و خاصیات او نیز بیشتر است

و آنکه در حین حیات ظاهر نیست و بعد از ممات عورت
 ایشان ظاهر میشود و منشأش آنست که بشریت ایشان
 قباب آن حقیقه شده است هرگاه که آن قباب بموت
 مرتفع شود آن حقیقت ظاهر میشود و هر چند عهد ایشان
 دو تو میشود بشریت پوشیده تر میگردد و هر چند که بشریت
 پوشیده تر میشود حقیقت ظهور میکند از آنست که اکثر
 مشایخ در بعد عهد نشو و نما و ظهورات ایشان و عالم
 پیشتر می شود **وله** ایضا آن پیر که در او لباس معلوم نشد
 این نکته بگفت کوی مفهوم نشد نمود رخی بخانی از سرچو
 تا بوقوع آن حال معدوم نشد **مقاله** مجلس پانزدهم اند
 سائی از آن حضرت مظهر العالیه سوال کرد که خوار
 راشدین همه صحابه رسول الله اند صلی الله علیه و سلم
 و خلیفه آنحضرت اند و همه صاحب کمال اند و موصوف
 اند بصناعات حمیده و خصال پسندیده و مناجیست که صحبت
 شیخین تکمیل کرده اند و شارح حکم بقتل کرده است در

صب خنثیت نکرده اند و از افق اعتبار کرده اند
 و حکم بتقدیر کرده اند آنحضرت مظهر العالیه فرمودند که
 اگر چه در کمال است و بیکدیگر متصل نیست و همه خلایق
 رسوا و تغلیت اند منشأ تامل در تفکر صب خنثیت بخاطر این
 میرسد که در خلافت شیخین و بیعت با ایشان اجماع صحابه
 از مهاجر و انصار بود و از اکابر صحابه بحکس خلافتی نکرد
 و خلافت خنثیت از اکابر صحابه خلاف کرده اند چنان
 مزاح و مجادلات ایشان از طرف من الشمس است بنابر
 در تفکر صاحب خنثیت تامل جایزه شده اند و بیکدیگر
 که قتل کا فرض شرط آنست که اول او را با سلام خوانند اگر
 قبول نکند اسلام را بعد از آن قتل کنند درین ماده که
 حکم تفکر کرده اند شرط نکرده اند خواندن او را با سلام
 و یا توبه و یا وجود آنکه اسلام قبول کند و توبه نیز کند که
 مسموم و مقبول نمیدارند و قتل او را در شرع لازم میدانند
 آنحضرت مظهر العالیه این سخن را چند بنشاند فرمودند

یکی آنکه این حکم شرعی بر حسب غیر عاید است خوف
غیر شرح بتوبه ساقط نمیشود و نکته دیگر آن فرمودند که
اگر کسی چون کلمه طبعه گفت استغفار و قبول کرده است
و این حد که بسبب که در اسلام بر او لازم شده است آن
حد بکلمه و توبه از ساقط نمیشود اگرچه توبه او مقبول باشد
نکته دیگر میفرمودند که گفته اند امانت غلام زید مستلزم
مستلزم زید است پس از امانت و صبی غلام
رسالت صلی الله علیه و سلم جانشین و نایب آنحضرتند
امانت و صبی حضرت صلی الله علیه و سلم لازم می آید پس
رسول کفر است و این چنین کس حکم منافقان دارد و امانت
و توبه منافقان مردود است از اجتناب حکم قاطع بر قتل
ایشان کرده اند و الله اعلم **مجلس شانزدهم** آنکه
شخصی مجلس آنحضرت مد ظله العالی آمد و جوابی عرض
داشت کرد که در بنی شب دیدم که در بنی شهر ولایت
در میان مردم غلغلہ افتاد که حضرت امام مهدی ظهور

کرده اند و از این خبر سرور و بشاشت پیدا گشته شکر
بسیار میکنم که این قدر خیر و یافتم که عجله امام را دیدم
و در این زمان حضرت عجله می مد ظله العالی در بخارا نشین
داشتند و این کس میگفت که من پرسیدم که مهدی کجا
ظهور کرده است گفتند که در نمازگاه بخارا او همه خلق
رو بجنب کرده میدویدند و من نیز با اضطراب و اشتیاق
همه رو دیدم چون در نمازگاه بآن جمع رسیدم دیدم که یکی
است عجله بلندی سوار در میان جمع ایستاده است
و مردم با و رجوع کرده او را اطواف میکنند که مهدی است
و من عجب بسیار در بنی از دوام خود را باین سوار پند
و تشویش و تردد بسیار کشیدم تا رکاب او را بوسیدم
چون نیک نظر کردم دیدم که این کس که مهدی گفته بودم
و مردم طواف میکنند حضرت ایشانند مرا از این شوق
و سرور بی شد که مدتها است که مرا سبقت ملازمت
بخشند ایشان است و ایشان مهدی بر وجه اند و من از این

غافل بوده ام و نمیدانستم که چون پیدار شدم خواهم
 که همان سائده جیده عرضه داشتند این خواب بگویم چون
 از خانه بیرون آمدم دیدم که شعبت بغایت سبک است
 توقف کردم چون باز مرا خواب در بود چشم سرم باز
 همین واقعه اول کشود باز دیدم که همین نوع خلقی بخرج
 کرده اند مهدی ظهور کرده است چون من بآنجا رسیدم
 دیدم که حضرت ایشانند تعبیر این خواب بعد از عرض شد
 آن شخص آنحضرت مد ظله العالی جواب خواب را
 چنین تعبیر کردند که بیان واقع بوده است و بآن
 شخص گفته اند که معلوم میشود که ترا اعتقاد این باشد
 که ربه ولایت مظهر بوده امام است و از ایمان
 او کیا ایشان را نموده اند و وی که بعد از ایشان ظهور
 خواهد کرد امام حقیقت و توبه و فوق مذهب و اعتقاد
 خود انکار و سب و ولایت در جمیع امت محمدی کردی
 از این جهت بندگان مذهب بطل اعتقاد به تو این معنی

لم غیب نموده اند و در این سر را بر تو کشود
 و آن ولایت و معنی که در امام مهدی اعتقاد و
 داری این حقیقت در سائده امیر محمد صلی الله علیه و سلم
 در هر مظهر و مکریم ظهور میکنند این اشارت بآنست که این
 اعتقاد و محروم ولایت که تو کرده باطل است و اعتقاد غلط است
 از این مذهب و اعتقاد باز که تا چه ایت بابی و اولاد
 و ریاضت معنی محمدی محروم خواهی رفت آخر معلوم شد
 که آن شخص شیعه مذهب بوده و در مذهب او مسلم اعتقاد
 این بوده است چون ادبی دلش پیوسته بود از نصایح
 سعادت با روی نمود مهدی الله بزرگوار من ایشان را
 پس مندم انکه روزی در خانقاه حضرت ایشان جمع
 و علامه بود و آن حضرت در آن مجمع حاضر بودند در آن میان
 مرد فاضل مصوفی بود که آنرا بنام میر محمد پارسا میخوانند
 و در معارف و عقایف آیهی سخن میگذشت آن عزیز بآن
 تزیین کلام که خدا تعالی را بعقل نمیتوان شناخت علما از

سخن با و در پند و میگویند که سبب معرفت حق عاقل است
و حق تعالی بعمل خطاب کرده است که بعزمت و جلالی عظمی
و کبریا و سلطانی و جبروتی با حق خلقت اجابت الی تنگی
و مرا که دم غایبی منکلی اعراف و بکل احمد و بکل اطلاع و بکل آخذ
و ایاک اعقاب و بکل الثواب و علیک العقاب و ما اگر منکلی
بیشی افضل من البر یعنی بحق عزت و سلطنت منی و برتری
منی و عظمت و کبریا منی و سلطنت و جبروت منی که اینها فریده ام
همچو آونیده شده با دوست تو بخود از تو که نیست که ای تو
بر من از تو موجودی که سبب شناخته می شوم منی و بسبب تو
زمانی داری کرده می شوم و بسبب تو گفت گیر می کنم بنده با
بدوستی که ترا عتاب می کنم و من ترا است نواب و برتست
عقاب و بخندم ترا چیزی فاضلتر از خبر و از مضمون این خطاب
مندی معلوم نیست و که حق تعالی عقل را از برای معرفت خود
خلقت کرده است که یاد خطاب کرده است که بکل اعراف
و تو چون میگوئی و از کجا میگوئی که خدای تعالی را بعقل نمی

توان شناخت درین مباحثه بودند که حضرت ایشان را طلب
بمجلس تشریف آوردند این بحث و آنحضرت ایشان عرض
کردند که آنحضرت تمام درگاه فرمودند که شناخت را اقسام
است علم الیقین است و حق الیقین عقل نیز بر دو
قسم است عقل جزوی و عقل کلی شناخت علم الیقین بعقل
جزویست زیرا که آنچه بدلائل و برهانست عقل جزوی
عقل کلیست اما در شناخت عین الیقین و حق الیقین
عقل جزوی را داخلی نیست زیرا که آن نور نیست منجلی
بر دیده معنوی و در کل آن عقل کلیست چنانکه حضرت قدس
در حدیث قدسی میفرماید که هرگاه که بنده را دوست گیرم
همچو و بصیر و جوارح او و بند من می شوم عقل او نیز می شود
آن زمان حق را هم حق میتوان دید و شناخت بحر خدا
نزد آنکه کسی خدا دیدن که باشد آنکه خدا را محقق بنماید و مرا
خدمت میر محمد این سخن این معرفتست که گفته اند که بعقل
نمی توان شناخت یعنی بعقل جزوی نمی توان شناخت یعنی حق

البقیة است میسر و داند اعلم **مقدم** میسر هنرمند است
 آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که مرا بر حال جمعی تعجب است
 که از برای اعتبار خلقت و تعظیم نفس با فریاد بر حق میکنند
 که اسم مقتدی دارند و ارشاد ابد و رخ و بر خویشین اطلاق
 میکنند و خود را داخل ذمه فنن اظلم ممن افتری علی الله
 کذا با الایة کرده اند و بعد ایمان خویش را ببا و میدهند و گویند
 ایشان بر همان مرتبه کدورت و بی ذوق و سستی ایستاده
 بشریت همیشه مستند و بخود اندیشه نمیکنند که از آنچه رتبه اول
 بود در باطن خود نوری و صفای می یابند و از حالات مرآت
 این طایفه که تجلیات و فنا است سکر و صحو و استغراق
 و معاينه و مشاهده است بهره یافته اند بانی و اگر دعوی
 آن میکنند که ما را این حال شده است باری بگویند و بیان
 کنند که فنا و سکر و استغراق هر یکی بجهت کفایت است و فرق
 میان اینها چیست تا بعد از آن تحقیق مراتب فنا نمایند و
 در زمان ماضی مقلد شنیده اند که در ویشنی فانی شدن است

و معنی آنرا فهم نکرده اند و از حقیقه حال بیگانه خبر نیافته
 اند و تصور کرده اند که مراد از فنا سرچشمی افکند نیست
 غیر ساختن و جلوه کندن پوشیدن و ظاهر خود را از رو بیده
 و کشف ساختن است و باطن ایشان بچندین منزل کسافت
 صفات زمینی ملوس است و از ذوق حالی و حقیقت
 فنا که بسبب تبدیل اخلاف ذمیمه محیده آنست مطبوع
 نیست بهره اند و همین شیوه را دام فریب خلق ساخته اند
 که در هر چند گاه خانه خود را غارت میکنند و این را بخرید
 نامیده اند در باطن طمع آن دارند که بر اضعاف آنچه برده
 اند باز خریداری و سایر خلق از برای ایشان نذر بسازند
 از آن باین صفت ذمیمه ریا و طمع باطنی ایشان مملو شده
 است و از آن بی خبرند و ندانسته اند که مراد از فنا
 بخرید حال است نه اعتبار و تصور و خیال میفرمودند
 که مراد از فنا نیست شدن ظلمت بشریت است نزد
 ظهور مبنی حق و طلوع آفتاب حقیقه حق و این عالم فنا

مراتب و ابواب بحسب اقسام تجلیات و بر یکی را ظهوری
 و خاصیت است اولی تجلی که بر سالکی واقع میشود در مقام
 تجلی آنرا دریا بود زیرا که آثار آن حقیقت تجلیات
 را در لای بر سالکی پرتو اندازد و خاصیت اینست که آثار
 بنده در آثار حق محو گردد یعنی در هیچ روی از خود
 اثری در میان نبیند چیزی را بخود نسبت نکند و دیگر
 تجلی افعالی بود بسبب آنکه افعال جلالت نزد یکسر است
 او صفات زیرا که شهود تجلی افعالی را محافزه خوانند
 و محافزه حال دل است و علامت و خاصیت آن حال
 در سالکی آنست که او جمیع افعال را از غیر و شر و حق پند
 و نظر او از خلقت منقطع شود و افعال خلق بر او پوشیده
 گردد و چنانکه در و قبول خلقت بر او مساوی باشد بعد
 از آن تجلی صفات زیرا که این حال سالکی نزد یکسر است
 از ذات جو افعال آنرا صفات و صفات مندرجست
 در تحت ذات و شهود و تجلی صفات را مکاشفه گویند و مکاشفه

بجهت

حال سر است و علامت و خاصیت تجلیات آنست
 که صفات و افعال خلقت در میان حال بر او پوشیده گردد و اگر
 ذات قدیم بصفتان جلالت بر و تجلی کند از عظمت و قدرت
 و کبرنای و جبر و سب و نتیجه و خاصیت آن ششوع و خضوع
 نفس بود و دعوی قدرت و بزرگی و تکبر با کل از نفس
 سالکی برخیزد زیرا که قبل حال نفس این صفات حق را
 بدیده و بهر خود بسته بود اما از سطوت و عظمت و خاصیت
 آن تجلیات چون حق را با آن صفات یقین شناسد نفس
 خود را بصفتان خشوع و خضوع و عجز و مسکنت شناسد و
 آیت قل جاء الحق و زهق الباطل درین صورت بدو
 صادق آید و حقیقت شناخت من عرف نفسه فقد عرف
 ربه درین حال محقق گردد و اگر از ذات بصفتان جمال
 تجلی کند در افاضت و محرمات و محرمات و در
 و لطف و کرامت علامت و آثار آن سرور و دانش
 بود و بعد از آن تجلی ذات است مستجمع جمیع صفات است

و علامت خاصیت او آنست که آنچه از بقایا یا
ظلمت وجود ساکن ماند باشد در سطوت نور آن تجلی
و نغمه متذکر که متلاشی کرد این را صغوه خوانند و
در این حال ذات و صفات و افعال و آثار خلقت برو
پوشیده گردد و حقیقتش بعد از فنا بی وجود ببقای
مطلوع و اصل کشته بنور ازلی ذات ازلی رانند
کند و آن شهود تجلی ذات را مشاهده گویند این حال
بروحست و این مشاهده در شان کسی درست باشد
که او باقیه بوجود مشهود بود که آن ذات حق است
و حکیم مطلق ازجهت مصلحت عالم و عالمیان این طایفه
خواص را از آن محسوس و جمع انجم بنیم بعض صفات
بشری که آن سبب سران حال استغراق است باز
بساحل صحو و فرق آورده و خلعت صفات خود را
در ایشان برشاند و بخلعت فرستاده است تا که این آیه
رحمن باشد هم در حق ایشان و هم در حق عالمیان را

در حق ایشان آنکه بمصلحت گنودن با و امر و نواهی
در آیه قیام نمایند و زیاده و بقیه درجات قرب ما بآن پله
در یابند اما در حق دیگران آنکه وجود ایشان رحمت
و سبب هدایت و نفع گرفتن طالبان از نور ارشاد
ایشان باشد از این بیان بدانکه امر درویشی و شجی
هم معنی و حالت فوق یک دیگر بر نور و رونق
نه رزق و ریا و رشید و خیال است ای سیاد احمد
بی خنظم است رسیدن بآن مقامات اعلی محالست
و مملد این مدعیان بی معنی زندیقانند غرق کرد
ضلالت و وبال نعوذ بالله من هذا الوبال و ما ضلال
مقولہ مجلس نود و هم آنکه مولانا عصام الدین ابراهیم
هر وی که در دانش علوم در عالم لاف اعلمیت میزد
روزی شاگردی از شاگردان خود را بلا از دست حضرت
ایشان فرستاده پنجم کرده بود که ما نیز طالبیم و مرشد
میطلبیم که ما را بختیخته اصلی راه نماید و لیکن طالبی

تخفیف و تعین است نه از روی رسم و تقلید اگر بنا
را یقین شود رتبه ارشاد ایشان هر آینه در سبک معنی
و مریدان خواهیم در آمد اما در جای حکایتی موقوف دیدم
که عالمی ملازمت عزیز می کرده است و آن عزیز
او را ترغیب به بیعت کرده است و آن عالم گفته
است که من موقوف یقینم و مرا وقتی حاصل میشود
که شما انگشت شهادت خود را قابلم سازید و از انگشت
شهادت شما بکلام فصیح آواز آید که لا اله الا الله محمد رسول
الله نگاه انابت خواهیم کردن و آن عزیز اینجینت کرده
است و خرق عادت باو نموده است و بعد از آن
عالم مرید گشته است مرا نیز همچنین پریمی و مرشدی
می باید تا از روی یقین باو انابت کنم آن حضرت دام
برکات چون این سخن را شنیدند تعجب کردند که ما را
تا غایت اعتقاد آن بود که این مردم که در عرض عالم
اهل تخفیف باشند و بر روی یقین از جانات و نوند اینجین سخن

نگین باین رسم در حال باری تعالی آنجنان اهل اسلام
بودند بملازمت حضرت رساله صلی الله علیه و سلم فرستاد
آمده خود را خواهی کردند که یا رسول الله نگین مبنایش که آن
سخن که از بتان آواز آمد او فلان جن بود که او از
دین پیکان و کافر بود ما او را کشیم و روزی دیگر بآن تجا
بروید ما ملازمتان بشهادت و برسات تو ندادیم
روز دیگر حضرت رساله بناه صلی الله علیه و سلم باقریش
گفتند که امروز دیگر از بتان سوال کنیم اگر امروز همان
سخن و یار روز را بگویند کم دینکم و یحیی چون بآن
به تجا آمده از بتان پرسیدند از همه آواز برآمد که لا اله
الا الله محمد رسول الله کفار بتر ما برداشته همه را در هم
کشند که دی روز آنجنان میگویند امروز اینجینت
بس هرگاه اینجینت واقع از جن در زمان حضرت رساله
صلی الله علیه و سلم روی نموده باشند بس از جن در همه
وقت میتوانند بود که اینجینت امری واقع شود اگر از

چنانچه از آن دانشمند عجیب و غریب و معانیست زیرا
این امر نیست جز وی و باین جزوید چیزی که آن محتمل
صدق و کذبست چون خاطر قرار داده اند که ابر و طبع
مرشد را باین میتوان شناخت و یقین بکمال و ارشاد
آدمی توان کرد زیرا که یقین آنست که در احتمال شکی
و ظنی نمائند چنانکه عقل تجویز نکند کذب آنرا و درین صورت
احتمال دیگری هست که این خرق عادت او از هر سخن
جن میتوان بود که جن این کلمات را تکلم کند پسندید
هم برین نیست در زمانی که حضرت رسالت صلعم با کفایت
فریشتن اخرا تا با حضرت انجین قرار داده اند که بتخانه
برویم و از بتان سوال بکنیم اگر بتان ما را استایش کنند
و گواهی به پیغمبری و ملت تو دهند ما بدین تو کویم و الا
تو قطع نزار ما کنی چون به بتخانه رفتند و رسیدند آن روز
از بتان استایش فرمایند که از آید کفار نشاء مانگشته
زبان درازی میکردند آن روز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

عز ام این سخن ظاهر شدی حکم بر نیاوردی موی افتد
ایقان میکردیم اما از دانشمندی که ندای کجاستی در صحت
عالم چیزند این سخن بسال عجیبست چون این مقدمات
را نشان کردم بآن استاد تقریر کرده مولانا مقابل گشته
بعد از آن متسلم شده گفته است که این عالم دیگر بوده
است میفرمایند که شناخت مرشد بآن هم محقق نمیشود
معلوم شد که این مردم را نمیتوانستند مگر همان پنیایان
حقیق که بنور حق اهل حقیقت را می نور یابند و الله اعلم
والیه المرجع و المآب **مقدمه مجلس** بیستم آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
اتعالی میفرمودند که در او ابل سلوک پرو پا برهنه قبیح از
و بی یقین در هرات سیر میکردیم که روزی گذر پای
پوران هرات افتاد و بصحبت شیخ پوران رسیدیم و
باحوال شیخ متوجه بوده ام دیده شد که توغی همه شیخ
است از بی معلوم شد که شیخ را رحمه الله علیه در مرتبه
از مراتب ولایت صاحب منصلست معلوم شد که این

قطب ۱ - بود که آن ابدال از جهل نشاند که در آن
نزد بعضی ایشانند در مجلس شخ نشسته بودیم که یکی نزد
مرامی پیش نشست و سوال کرد اگر کسی را از خود رفتگی
و بخودی دست دهد آنرا چه مرتبه میگویند و آنرا کدام
حال مینامند شخ عزیز پورانی رحمة الله علیه فرمودند
که در روش این طایفه بخودی را افتخار میکنند این حال
که شایع نمایند فنا بوده باشد آن مرد در همان جا خود
متوجه ماند حضرت ایشان میفرمودند که بعد از آن من بآنها
مرد گفتم که سخن را کوتاه بفرمودید و مختصر ایشان نیز خوا
مختصر گفتند رفتگی و بخودی چند نوع است اگر رفتگی
باین نوع باشد که لذت و حضوری او را گرفته بخود
فرستد و تمام میل و توجه او محض بازگشت است
فاما آنچه میگذرد از گفت و شنود و غیره علم او از آن
منقطع نیست و لیکن قوت باز آمدن و پرداختن بآن
ندارد و هر چند میرود او را بجانب خود میکشد و آن حال

در دام محیط شده است که بتکلف نمیشود باز آمد
این حال را استغراق گویند و اگر بهنجی است که دفعه
تجزیه میان احکام ظاهر و باطن هیچ چیز مشخص و معلوم
انوار اسکر میگویند و اگر بخودی برین نوع است که غیر از حق
با کل غایب کشف است و بحث حاضر است آنرا افتخار میکنند
بعد از آن آن شخص برخاست و گفت که این زمان
مشکل من حل شد و مقصود حاصل گشت و التماس فاج
کرد و حضرت شخ را التماس بسیار با من ضعیف بداند
و مرا با نوالع مرغبات ترغیب به بودن شهر بوی میگرد
فاما این ضعیفی را اسکر آن محبت و دروطلب و اشتیاق
ملازمت بهر خود بمرتبه که کونین در نظر نمی آید و بی
از آن منزل شخ راوداج کرد و دوباره کردیم آنکس که
گفتار غم یار بود آرام دلش کجا باغیاب بود
نی در سفرش قرار و بی در وطنش امنش بجهان پیشه
و رفتار بود و در این نیست و یکم آنکه همان مؤلف

عصام از این آیه و اینم مذکور نوبتی پیغام کرد بود با آنکه
که این که ایشان مردم را در خوار انداخته میکرد و اند
امر بسندیده درویشان نیست زیرا که آن مستلزم تعظیم
و تکبر است آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که درین
امر ما در میان بنیم و ما را در آن اختیاری نیست و لا
مل حظ ما بیند که این مردم بحسب در کرد و درویشان
میکردند و طاعت میکنند اگر بجهت مصلحت اعتبار است
صوری میگویند ایشان مظهر آنند بابتی که خلعت
هم در گرد ایشان میکشند و حال آنکه آن مرتبه است
در ما زیرا که سلطنت و حتمی نه علم قال نه ملک و مال داریم
که باعث طمع نفسانیت خلعت کشنه بکرد کردند پس
حققت و بکریست که ایشان را بی اختیار در جلال و جلال
نه ایشان را اختیار است و نه درویشان را
تو در میان هیچ نه هر چه هست او است هم خود اوست
گوید هم خود بای کند و آنکه حضرت مولانا پیر مایند

که مذکور است اگر از جهت غرض و نه نفسانیت
باین مذکور است و اگر از برای خدا باشد معقول محمود
است چنانکه مضمون حدیث است که حضرت رساله صلی الله علیه
فرموده است که اگر خواهید که در دنیا و دوزخی ما به بینید نظر
کنید در آن کسان که دست پیش گرفته در پیش اهل دنیا بگر
بجهت مصلحت دنیا استاده باشند و در شان فقر او تعظیم نشا
خدا الله حدیث دیگر واقع شده است قال رسول الله صلی
اتخذوا لایادی عند الفقراء فان لهم دولة یعنی بگریز دستها
خود را در پیش نزد فقرا و چنینی که پس بحقیقت مرایشان را
دولتی است وجه دولت که شوکت آنرا نهایت و کبریه
آنرا غایت نیست پس معلوم شد که یک امر اعتبار محلی
هم مذکور است و هم محمود احوال و دوش درویشان را
سایر ادیان و متکبران قیاس نباید کرد که ایشان را امر
دیگر است و حق و انکار با ایشان کار دیگر است
آن روز که سجده ملائک فرمود بر آدم از آن غرض بود

خود پر و پختن این سبزه اگر خودش بشود می مقصود
 هرگز نشود وجود آدم مسجود **مجلس** بیست و دوم آنکه
 مولانا اصفهانی در اثبات بود که جمع علوم مخدود است
 و دعوی میکند که اگر چه دفا تو علوم از عالم محو کرده و من
 از خلاصه هر علمی نسخه نویسم که لفظ زیاده و کم نباشد و کلمات
 اعلمیت در عالم میزد و نیز دعوی آن میکرد که من بحر
 ملاقات اهل الله را می شناسم و حضرت ایشان ^{العلیه} مد ظله
 در وقتی که اول از خوارزم باین ولایت تشریف آوردند
 ایشان را در موضع کمنه سعد سمرقند بان علم ملاقات افتاد
 اول از ایشان سوال کرد که اگر متصوف در معراج حضرت
 رساله صلی الله علیه و سلم بر آنند که آن معراج یکس نبوده
 بلکه بروح بود و شاید اعتقاد بدید بدان حضرت فرمودند
 که از آنجا که بلیت است بعد از آنکه و بلند قابلیت
 و علو شان حضرت رساله نباهی صلعم و بلند درجات
 قریب و منزلت آن حضرت در مقام محمدی و محبوبی

اگر میگفتند که آنحضرت جمیع غالیان ^{۳۴} بر او رفته اند
 شاید نبود اگر لطف خداوندی جیب خود را بجایانیت
 بشرف و قرب و معراج پندارنده باشد چه محل تردد و تعجب
 با آنکه ثابت شده است جماعیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بدطافی بوده است که جسم انوار از غایت نورانیت لطیف
 سایه نبوده است همانا که روح مجسم بوده است پس
 روح مجسم است و جود رسول حق نبود محال یافتن او
 و وصول حق **مجلس** بیست و سوم آنکه همان خواجه
 مولانا اصفهانی از آنحضرت پرسید که فرق میان تجلی و
 شیطانی چه چیز میتوان کرد آن حضرت مد ظله العالی فرمود
 که یکی فرق آنست که تجلی درجانی بی جهت است و لذت
 آنرا همه اعضا می دریابد و تجلی شیطانی از جهت است و لذت
 آنرا همه اعضا می دریابد و فرق دیگر بحسب نتیجه و خاصیت
 است نتیجه تجلی درجانی ذوق و شوق و سرور و حضور
 در باطن آنکس بدید آید و در طلب و نیاز و محبت او زیاده

شود و غلبه و خیر و در وی بیدار آید بمصدوقه و از اجلی
الله استی خضع له و خاصیت تجلی شیطانی از انانیت کبر
و کدورت و تیره کی و کس و کای در عبادت است
و افسرده کی با و روی نماید و اینها بسبب تفرقه و افح است
وله **ایضا** نور رحمن بنده را مروت کرد و ظاهر و باطن و را
په نور کرد و نور شیطان واجب و مغرور نیست تیره کی
و کای و دور نیست نور رحمن و آنکه شوق افزا بود
مرد شیطانی پر از محوی بود و مرد دعوی دار شیطانی بود
خاشع این راه رحمانه بود **مقول** مجلس بیست و چهارم
آنکه روزی در مجلس آنحضرت فیض عایی بود که خواص
و عدل هم متاثر و ممکن بودند شخصی برسد این حال
و وجد مرگانه که از درویشان بظهور می آید با عتقاد میکنی
که ایشان اهل صلاحند و ممتاضد از ان سبب منعقد
فیض و غایت آبی شده اند که با ایشان المعایه و روا
که متراجم میشوند اما درین مجلس چندین مردم را امید

که ایشان بی قید اند و نا صالح اما ممکن است و متراجم بود
از این جهت آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که اصل نظر
آدمی محض از برای معرفت و محبت حق است بسوی
و بی نیست که این سرزد و دیعه نیست خواه من خواه فر
و خواه صالح و خواه فاسد و هر یک را ایشان صفت و شریف
حجاب آن حقیقه شده است و از ان مقصود و مطلوب
اصحاب حقیقی فراموش کرده است که بواسطه تاثیر صحبت
اصحاب قلوب و ارباب ذوق و حضور روح ایشان و ارباب
و حقیقه خود یاد می آید بهر ای آن پروبال میزند که از
تخصیص تن خاص یافته پروانه نماید و نفس بدن ایشان را
از فراق روح متاثر ساخته از ان سبب اضطراب و قلق
در آنها پیدا میشود و بهیچ اختیار باز جوش و بر حجاب منطبق
میکرد و آن پیر بر ایشان پوشیده می شود و نسکینی می بندد
که اگر حجاب آن پوشیده نگردد اند روح از ایشان بدن
پرواز مینماید اینست سهر و قلق ایشان تا واضح باشد

مقدمه مجلس و بسم الله الرحمن الرحيم انکه آنحضرت مد ظله العالی
 میفرمودند که در خوازم جمعی از اکابر انجا بعبادت میبردند
 اشتغال داشتند و منی در آن مجلس اتفاقاً رسیدم و توبه
 آن اکابر تعریف شخص میکردند که فلان کس عجب مرد
 در ویش نیکی است که از آن روز که بنای مسجد کرده
 ایم او در پنجاه صحت میکشد و شایان بنزد و پشاید و
 باین امر خبر متوجه بنشد آن حضرت فرموده اند که آن
 کس بیکار است بهتر است که باین امور مشغول نماید تا ثواب
 باید در ویش از کارهای هست که آنرا گذاشته باین
 امور رجوع کردن ایشان ثواب نیست بلکه گناه است
 آن اکابر و علماء در سم شده گفته اند که این سخنی است
 عجیب مشکل بظاهر غل شریعت اینها را بوجه مشروع معتبر
 بیان باید کرد که بجه سبب گناه است آنحضرت فرمودند
 که شنوده اید فرموده حدیث را که حسنات ملا برار سیئه
 المعترین یعنی نیکمائی نیکوکاران گناه معتربان حقت

خدا بی تعالی را بندگان هستند که این اجتناب تعالی
 مراتب قرب است که در نفس و در مژده ذکر لا اله الا الله
 گفتن نسبت آن قرب را در می یابند که کونین در آن
 حال محو باشد بلکه آن وقت را که بی هیچ واسطه و وقت
 الا یعنی فیہ ملک معرب و لا نبی مرسل بعد استطاعت
 و استعداد و قابلیت خود در یابد اینچنین کسانی از آن
 نسبت و طابا و اکتاب سعادت و پوداختن و بانی
 امور مشغول گشتن عینی دور است و نزدیکی او را
 کردن گناه است و همین مسجد که از عبادت او ثواب است
 بعضی باشند که ایشانرا سوختن جوب آن مسجد ثواب
 باشد و آن عالمان گفته اند که این سخن از آن مشکلات
 و عجیب تر آن حضرت فرمودند که هیچ اشک نیست که جمیع
 بقاع غیر آنچه اسم خبر بر و اطلاق میکنند همه وسیله قرب
 حق است اگر حق تعالی را بنده باشد که هر وقت
 و هر محل که متوجه شود بشرف قرب و تجلیات مشرف کرده

اما بجهت شدت سرما و در آنوقت و برینایه حلیه دست
 داده باشد که از آن سعادت باز مانده باشد اگر آنکس
 چرب مسجد اسودد باینینست که ازین نورم شدت
 سرما و آرسه شود و بمراتب جمعیت و تجلیات و اصل کرد
 او را ثواب هست یابند و فرمودند حدیث انما اعمالی بالنها
 و دلیل همین سخن است و عمل تعلیم و سبیل همین سعادت
 است **مقول مجلس** بیست و ششم آنکه در اوایل که حضرت
 ایشان مدخله العالیه بخوارزم آمده بارشاد خلق مشغول
 گشته اند و طالبان را بوظایف و قواعد خلوات برضایت
 میداشته اند بعضی از علماء و اکابر انجائی از حضرت ایشان
 پرسیده اند که این حاجتی که درین حدیث است که قال رسول
 صلی الله علیه و سلم ان الله تعالی سبعت الف
 حجاب من نور و ظلمه در کدام مرتبه است و تا کجاست
 این حجت آنحضرت فرموده اند که آن هفتاد هزار حجاب
 از طور روحست تا قالب بعد از آن برسند که در میان

در میان شما کسی بوده باشد که ازین هفتاد هزار
 حجاب بارها داخل کرده باشد آن حضرت فرموده اند
 که شما یان از اهل طهارت و احوال این طایفه بی وقوف
 و پیچید خاطر نشان کردن بر شما یان اشکال تمام دارد
 اما آنچه حق است اینست که درین خلوت که نشسته شده
 جمعی را این دولت میسر شد که این هفتاد هزار حجاب
 و ظلمت را طی کرده اند بعون الله تعالی آن سایلان
 نادان گفته اند که ما این را از کجا داریم ایشان فرموده
 که شایع میدانند سعادت ایشان موقوف بر دانستن
 شایسته آن مردم گفته اند که ما حال درویشی او ازین
 میدانیم که اگر او را بزمینم او تسلیم باشد و درویشی نبرد
 ایشان فرموده اند که شایان در معرفت این طایفه
 تعییب کردید که حیوانات هم ماصدق آنند زیرا که این
 است و جوب بخورند و تسلیم اند و این نیز ممکن است که
 شخصی تکلف خود را برین صفت دارد بظاهر و باطن

ز نذیق باشد ازین که خود را بظاهر خوار و خاک و نماید
و بیاصلن مکار و بد کردار باشد چه درویشی لازم نمی آید
پس درین مفهوم که شما تعیین کردید حقیر درویشی معلوم
نمی شود و بداند که درویشی ذوق معینی بر دست نمائند
مرکبان خنثایی است خوردن است و درویشی سربلندی
است که شته یار آن جهانی سر آفرینی از آستان ایشان
یاخته اند درویشان را همین است که بر فرد ذوق و جهان
آشیانی نگیرند ایشان را غریبت که تحت و تحت شته را از
بیکی نکتہ برسم دهند بسا غیور اند که بی ادبانی غافل را
در پشته دعوا جوی شیر و هم در ندای عزیز آن متنبه بود
که مقدمه درویشی تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح
است و طایفه درویشان تسلیم امر قضا و قدر خدا اند
از وادات و جوارح ایشان در تحت او امر و نواهی
متقارن و منقود اختیار است وجود ایشان در تحت مبنی
حق ناپود است اگر چه این طایفه به کزن قصد هر چه

موجودی ندارند اما هیچ ایشان را بر سر دست که هر کسی
که قصد پیرمندی و بی ادب و ایرای ایشان دارد بداند
غیوری سر از تن او نمی اندازند درویشان را بخرسریست
بنده مردم که زنند درویشی هست بنده زنهار ازین
قوم به اساف می باش صد سر بزنند که در میانی دست
شنیده آید که درویشی بیستی و بی اعتباریست از این
فهم کرده اند که در غایت خواری لت خوری و زاریست
و بیستی که شنیده آید بآن معنی است که بیان کرده شد
که از خاصیت حالت فنا در و پدید گشته است و بی اعتباری
از حال خودش لازم آنست زیرا که در بیت عظمه حق
جل و علل حول و قوه ایشان جنای محو و پدید گشته است
که ایشان را در احوال و افعال و اقوال به اعتبار است
و نه وجود رویت و اسطهار نظر ایشان بر خاصه است
نه یافت را از دخول و سعی و قوه خود میدانند و نه ناپا
را شنیده خود تا که در نهایت کما و احوال ایشان جنای

می شود که در این مقامات بشری ایشان در صفات حقانی
ناباید میگرد و مقرر جلال و اطف و جمال ایشان در
و جلال حق محو است پس چنانچه لطف و غضب حق است
از آنست که قهر و لطف که از این طایفه واقع می شود
تا اثرات عظیم داد و در الفاظ خوف عباده **مستجاب**
بهست و منتهم آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که
زمان ما عجب زمانیست که درین عهد جمعی پیداشده
اند که دعوی مقبدا می میکنند و خود را و خاندانها
مردان را اغارت میکنند و این امر نامشروع را بخرید و بخر
ملا می نامند و این فعل زشت را طریقت نامیده امر
بسنجیده داشته اند و بمقامات شریف اهل تصوف
و از باب جبر و نسبت میکنند و از بخرید و بخر نامی
اند و ندانسته اند که اسم این کدامست و رسم آن چیست
میفرمودند که از جهت تنبیه این نادانان بیان آن عیبه
واجبست بدان ای طالب این معنی که اسم بخرید

ترکی غرضهای دنیا نیست ظاهر او بر هر چه در نفسی طرح غرضها
آخرت است از باطن یعنی مجرد حقیقتی کسی است که باطن
او از این غرض و عوض دنیا آخرت مجز شده باشد و باطن
او بر این بخرید مجرد محبت حق باشد یعنی محبت حق دل او
از جمیع مقامات و غرضهای دنیا و آخرت در بود و احاطه
باشد که هم افعال و اعمال ظاهر او باطن او حاصله باشد که
از تکلیف در یارسته باشد و همچنین باید که در جمیع طاعات
و عبادات نظر و بر او ای حق خداوند بود از بندگی
صرف نه از برای عوض غرضی دیگر که اگر از این اعمال غرضی
و عوضی و دنیوی یا اخروی در نظر داشته باشد آنکس محقق
مجرد نکشته است این دوش در عرف عادت و رسم تجا
راست پس این معاوضه و مناجره بود نه بخرید بدانکه
مراد از بخریدن نسبت علمهاست از نفس خود و در نظر
تا آوردن آن بلب در یافت حق نعمتهای خداوندی
و منت حق نیحانه و تقایله بر جودش با حصای معنوی

کلامش کما قال الله تعالى و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
بس حقیقتی تجرید و کل توقع عوض است ظاهرا و باطنا
زیرا که بنده هر وقت که توفیق تجرید و طاعت را محض نعم
آپا دانند کسب خود بران عوض توقی نخواهد داشت
بلکه چون نامل کند وجود خود را عزیز حق نعم خداوند
پسند ای عزیز ان اینست معنی تجرید و تغزید که حال تمام
اهل الله بوده است در باطن خود متامل گشته از هر انصاف
اگر این معنی را در باطن خود می یابید زهی انصاف با خود
و اگر از شایبه غرض دنیا و آخرت در وجدان خود نشان
همی یابید از تجرید و تغزید ملاق و خود را باین دعوی بی
معنی رنجم مدور از کذاب انه علیم بذات الصدور
مجلس بیست و هشتم آنکه در مجلس آنحضرت مدظله
میکذشت که عزیز می هفتاد سال هفتاد حج بآن قدس
فروخته است که سکه که سکه را سیر ساخته است و غرضش
آن بوده است که رویت این اعمال از نظرش بر خیزد

۴۰
آن حضرت مدظله العالی میفرمودند که اگر کسی محجوب
بوده است از حق اگر محجوب بنویسد او را ۶۰ حول و وجود
بنویسد چه جای زودیت طاعت زیرا که از طاعت خودشی
او رویت عمل و خود فروشی لازم می آید و همچنین کسی از
ذیل تغزید است بآن معنی که بیان فرمودند و اهل تغزید
آنست که فایده در محبت باشد و دیگر میفرمودند که آن
حکایت که حضرت شیخ فرید الدین عطار قدس سره در منطق
الطیر آورده اند که چیریل در سدره بانگل لبیک عبیدی می
و بطلب در یافت آن بنده در ملک و ملکوت میدوید آخر
در تخته بانگس رسید دید که او سر به پیش بت نهاده او را
بزار میخواند و حق تعالی بپاکی لبیک عبیدی نیاز او را
اجابت میکند همچنانکه تا آخر حضرت شیخ بیان کرده اند
در آن سری و نکته دیگر است که ببانگ لبیک حق تعالی
آن بنده را اجابت میکند است نکته اثر اجین
میفرمودند که حقیقت جمیع مجتهدا راجع بحق است آن شخصها

فایه در محبت و از ضلالت هستی رسته بود و کفایت
 پیوسته بود اجابت او از آن رهگذر حقیقه بود و از
 ظاهر زیرا که کفر و اسلام از متعلقات وجود و مبتدیت
 اگر هستی است عین بت برستی است چون بت شد
 کفر و اسلام چیست آنرا که فنا شعار و فقر آیین است
 نه کفر و نه اسلام و نه دنیا دینی است
 او شد زمین همین خدا و اند خدا العز اذ اتم مولاه
 این است **موقوف مجلس بیت** و نه آنکه فاضلی از آن
 حضرت مدظله العالی سوال کرد که قرآن قدیمست و یا
 ناطقت از حکایات و قصص آن همه حادث است
 و آنچه متعلق است آن از لیت و قدیمست و قرآن
 را که نیز باین اعتبار ثبوت از لیت در علم الله قدیم گفته
 اند نه با اعتبار تغییر الفاظ و عبارات **موقوف مجلس سی ام**
 آنکه آنحضرت مدظله العالی آنکه میفرمودند که در زمانی
 که در میر و سلوک بودم و در مشهد بروضه حضرت امام محمد

در مجلس
 بیست و یکم
 در روز
 پنجشنبه
 در شهر
 مشهد

بسم الله

امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه رسیدم و در مسجدی
 که بر سر روضه امام است نماز گزار و شخصی را دیدم
 که روی خود را بیک مسجد که میان مغرب و جنوب است
 کرده نشسته است بعد از آنکه نماز کرده ام مرا به پیش
 خود طلبید پرسید که از کجای آیی گفتیم که از خوارزم دیگر
 که چه مذهب داری گفتیم مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوچه
 رحمه الله علیه گفت چه مذهب این امام الهدی را اختیار
 نمیکنی که این مذهب را اختیار کردی پرسیدم که امام را چه
 مذهب اعتقاد داری گفت امام شیعی مذهب بوده است
 گفتیم که در غلط کرده مذهب امام همین است که من دارم
 و با او گفتیم که قطع نظر از دلایل و سندهای دیگر بتوسنیدگی
 نظایر بگویم که خاطر نشان تو کردو این که از آن زمان که حضرت
 امام نقل کرده اند مسجد و مرقد ایشان را همین قبله که من
 نماز گزارم راست کرده اند و تا این زمان بچکس را
 در آن قبله اختلاف نیست و تو دعوی میکنی که من مذهب

امام و امام و آن بودی خود را از قبله گردانیده که اگر امام
 باین مذهب که تو اعتقاد داری هر اینکه قبله مسجد ایشان
 را بدستور اعتقاد تو می بایست داشت کردن از همین
 بدانکه تو مذهب امام نداری چون بخاطرش این سخن
 معقول افتاد ساکت گشت باز با و گفتم تو کعبه را معتقد
 هستی که بیت الله است و نیز اعتقاد داری که قبله جبهه
 کعبه است گفت درین چه تردد است که من بر ملت اسلام
 و لیکن بعضی مذهب شیعه را بمن خاطرنشان کرده اند که مذ
 حق اینست از آن سبب این مذهب اختیار کرده ام با و
 گفتم که چون کعبه قبله اهل اسلام است بیت الله مقام
 و قبله جنی است و مقام شافعی است و مقام حنبلی و مقام
 مالکی هر یک مرکز تشیعه که محراب مقام شیعی و آنجا بودند
 ازین استدلال بکن که این مذهب حق نیست اگر حق بودی
 را در خاطر حق تعالی مقایسه بودی ازین سخنان آن شیعی
 متاثر شده از اعتقاد خود بآن مذهب برگشته مذهب

این مذهب

اهل سنت و جماعه اختیار کرد **مقبوله مجلسی** سی و یکم آنکه
 آنحضرت مد ظله العالی فرمودند که بوی پیر ما را در ولایت
 خراسان تجدید جایی مخالفت گذاشته بودند و سید عریضی
 در آنجا آمده انابت کرد و در ایام خلوت بدو ایشان
 موافقت کرد بعد از آنکه او زی کذشت آمده عرض
 حال خود کرد و در خلوت من صورت هوا عجیبی پیدا میشود
 که هر عضوی از اعضاء وی بیک حیوانی درنده می ماند آن
 صورت بر من حمله میکند نزدیک است که از هول آن زهر
 من پاره شود و خلوت مرا اطلعت و تیره کی فرمید که
 فرمودند که مرا معلوم شد که آن سید را فتنه بوده است
 و لیکن خواستم که او را بحکمت از آن راه ضلالت بعضی
 اصحاب و اعتقاد باطل باز گردانم و گفتم که مشغولی را
 پیشتر کن و ذکر را محکم تر بگو و بنی خاطر مشغولی باش امید
 است که حقیقت آن بر تو ظاهر گردد و آن صورت تبدیل
 باید زود یک پطاعت و مضطرب بر احوال آمده عرض نمود

که این صفت در تمام ساعات بساعت قوی و در هیچ ساعت
که چنان شده است که دیگر طاقت هیبت ندارد بعد از آن
با و گفتیم که در اعتقادات و مخالفت سه مرتبه است علم
الیقین و عینی الیقین علم الیقین آنست که از دلایل
معقول و منقول کسی را علم بمعرفت نبی شود و عینی الیقین
آنست که بدیده عیان آن چیز را مشاهده نماید و حق الیقین
آنست که خود مستغرق آن حقیقت شود و هر عاقلی را
نتیجه ایست که سالکان نتیجه اثر ابین الیقین مشاهده
مینمایند و هر کسی را صفا نیست و میم که اگر تبدیل آن صفا
و میم بحدیده نشود در قیامت بهمان صورت محض خواهد
شد این زمان معالوم میشود که در باطن توصیف نفس
و بعضی اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم که این صورت
با این صفت بر تو ظاهر شده است و قوی شدن روز را
جهت است که نسبت بعضی اصحاب را بصیب زیاده
هی ساخته اگر این فصاحت و کمالی را در عالم بتو کفایت

قبول نمیکردی چون خود مشاهده کردی اگر در این برنگردی
و توبه نکنی از صورت انسانی که اهل اسلام را خواهد بود
بره نذاری و در کور سبب عذاب تو همین صفت با این است
و صفات خواهد بود و در قیامت بهر آن همین صفت مختور
خواهی شد انگاه خلق را از شدنی با و گفته شد که در اسلام
چه جانی باز بها کرده اند و نسبت ایشان بحدیث رساله الهی
عالم و مسلم با یکدیگر چگونه بوده است آن سید ازین گفته
احوال خود حاضر گشته از روی اظهار کبریت حال خود را این
کرد که اگر این خلعت در من هست و هر روز چند هزار
بار تسبیح را بصحب اصحاب میکردم و در زمانیکه بصفت مشغول
میشدم این صورت بهیبت پیدا میشد و در میدان قوی
میشد این زمان که تعمر و تنبیه فرمودید مرا یقین شد که نتیجه
ان عمل بوده است دانستم که آن طریق باطل بوده است
از ان اعتقاد باطل و عداوت اصحاب برکشتم و توبه کردم
و اعتقاد خود را بهم و صحابه رسول دادم درست کردم و محبت

خلع و پادشاهی شد چون باز مجد و انابت کرد و بجهت
و اعتماد پاک بخت در رفت هماندم بنور اسلام دل
او منور گشت دریا از عالم غیب بر دل او گشاده گشت
و انوار عباد و پروتافتن گرفت و مکاشفات و حالات
با و رو نمود و مجذوب فرغوی شد که طاقت مشغول
نداشت که احوالش همیشه متغیر بود و این جذب غالب
و قابلیت او را ظلمه طلالت بعضی اصحاب رسول الله
صای الله علیه و سلم اینچنین پوشیده و او را باین تیره یک
و بدحایل و پریشانی روزگار رسانیده بود و ای بر دیگران
یقین شد که بدترین فساد و مجاہدگی را صفت بعضی
اصحاب بود است که آتش جذب و حرارت شوق و قابلیت
او را هیچ کناهی اینچنین افشوده و معدوم نمی ساخت الا
اینکه ای چون بتوفیق الله تعالی هدایت یافت و از ان
اعتماد بصدق بازگشت و توبه و استغفار کرد و از قلم
محب اصحاب رسول عود شد و بعضی ایشان را از احاطه ضمیر

محو شد همان ساعت ظلمه این ضلالت را از نظر پاکش او فرج
شده و حالات و توفیات و نور و صفا با و روی نموده و
که تیره یک احوال این شخص و سر این که روانی منکر
اند ما معلوم شد که بسبب این تیره یک کفر بر کفر ایشان
صفای روی نموده است از آنجا که در مرتبه از مراتب
ولایت ایشان را را جی باشد از انجمن ایشان منکر ولایت
اند چون ایشان را از نور ولایت و صفای کن بهره نموده
است العباد با الله من هذه الحال **مقولہ مجلس** سیم دوم
آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که حضرت محی طریف
اهل الله افتخار مرشدان درگاه امیر عید الله قدس الله سره
العزیز که از مقتدایان این طریف اند چنین نوشته اند
که اگر در کسایت که دعوی مقتدای می کنند از حقایق که در
حرف الهی است اگر از ایشان چسبیده شود اگر از عده جوامع
آن بر آیند در مدعای خود صادق صواب باشند و اولاد
فرمودند که حرف الهی صد سوال است اگر از عارفی بپرسد

شود که آنوقت در اجواب گوید و در یکی عاجز آید هنوز
 او ناقص است و اقتدار انشا بدان کمالی نیست
 که هنوز بهره از حقیت نیافته اند و از عهده یکی سوال میشود
 بیرون آمد و عواید کمال و شیخی میکنند بساطا همان که اطفال
 خود و خلقت میکنند هر چه کند ادعی به از نیست و برای آن
 کینه ظلم است بر نفس خود و این افزای بر حق است
 و موجب اضلال خلق است و بدترین کائنات است
 دیگر آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که معنی صد سوال در
 الف آنست که الف عبارت از احد ذات است که جمیع
 جمیع صفات از انجمله نود و نه اسم است که اصل و کمال
 جمیع حروف است که کالات سالکان موقوف بر ترتیب
 این اسم است اگر سالکی تجلیات و ترتیب نود و نه اسم مرتب
 شده باشد و او را از کیفیت حالات تجلیات نود و نه اسم
 پرسند که از روی تحقیق جواب گویند اما اسم ذات که احد
 چه معنایی نشده باشد و از جواب و کیفیت و حال آن حقیت

ذات عاجز آید آنکس هنوز ناقص و نه تمام است و آنکس
 مخلص است نه مخلص و در خطر عظیم است المخلصیت
 نه خطر عظیم است **مجلس سی و بیستم** آنکه آنحضرت
 مد ظله العالی میفرمودند که شخصی از ما سوال کرد که طفلان
 که معصومند از کائنات صغیره و کبیره چه نیست که در محل نزع
 و مضایقت و تشبه بسیار میکنند و این میگویند که تشبیه و تشبیه
 از برای کفایت کائنات نیست نظر بطفلیان جوئیست مادر آن
 آن شخص چنین بخاطر رسید که روح که در عالم خود بود و مقام
 خود بود و او را نه نسبت بود و نه تنزل غرض این که روح
 را در کسوت اجسام باین عالم می آرند مزید ترقیات و ترقیات
 اوست و مقام قرب و معرفت الهی و این ترقیات روح
 در ملک اجسام حاصل نمیشود مگر بر ریاضت و طفلان را استعداد
 و استحقاق ریاضات هنوز در عالم ملک حاضر نشده است
 و عادات الهیه اینچنین جاری شده است که روح بی ریاضت
 بآن مراتب اعلی نمی رسد و طفلان را در اول مراتب الهیه

عز شده است و حصول آن مراتب ایشان را برایت
 مرضی است از آنچه است که ایشان را مرضای صعب و خفای
 ائیم میزند از مرضها در وقت بیخ تاب سبب آن زیادت
 آن مراتب اعلی را در یابند و مو علی صلی الله علیه و آله
 الصیر **مجلس سیم** و چهارم آنکه از آنحضرت مد ظله العالی
 شخصی سوال کرد که دانشندی با منی گفت که این که میت
 را در مزار است اغزه بوده دفن میکنند امر بی فایده
 ایست هر چه عمل است اگر عمل دارد اهل بنی است
 و اگر ندارد جواری آن عزیزم او را فایده نمیکند حضرت
 ایشان فرمودند که اگر چه اصل عملست اما آنکه در جوار
 بزرگ دینی فایده نباشد نیست زیرا که فیض و انعام
 او ایشان را بهره هست و او را معین تعبیر فرمودند
 که مثلا شخصی یکی عزیزی را همان میکند و خان نعمه
 به پیش او میکند طویل او چندینی دیگر از حضار آن مجلس
 بهره مند و مستفیض میشوند از آن رحمت و عطای الهی

که بر دوشی از دوستان خود برکت بر چون نام **صالح**
 آن جواری محروم ماند خوان نعمه را جو بر شانی
 کشند با کد آن از آن بخشی دهند بر طویل ایشان
 از رحمتش **ب** نوایان سم از آن بهره ببرند **مجلس**
 سیم و پنجم آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند که نوبتی
 در ملازمت معتقدی خود بطوافی روضه امام میشتند
 رفته بودند و از آنجایی سحر بود که حضرت معتقدی سوار
 شده متوجه ولایت جام شدند درین شب درین راه
 فقر رخصت خوارزم طلبیدم ایشان فرمودند که چرا این
 دینی که فرصت بود رخصت نه طلبیدی که ما کتاب بسیار
 بر دم و طایفه این دیار میفرستیم که هر کسی را که در
 طلبی بوده باشد با و تعلیم و تلقین کنه بکار درویشی
 او را مشغول میفرمودی حضرت مخدومی میفرمودند که من
 گفتم که حضرت ایشان فاتحه بخوانند که من ایامی بسک
 از دنیا برم مراد اعیان این نوع کار نیست **مجلس**

از این سخن من استغفرو و گفتند که ترا عقیده اینست
 که پیر کازمی بگوید خواهد فرمود که آن سبب بی ایمانی
 او شود من گفتم که حاشا که این بخاطر خطور کند و لیکن
 از حضرت شیخ سقیانی مشوری حکایتی دیدم که نسبت مبارک
 ایشان شکسته غول شده بوده است از ایشان سبب
 آنرا پرسیده اند فرموده اند که من در ملازمت جنیدی
 پیر بوده ام که صاحب حالات و مقامات بودند و درو
 نیز ایشان حاضر بودم که از عالم بی ایمان رفتند از آن
 آن پیر و عظمه آبی بنتم شکست اکنون من از آن
 رسیدم که این حکایات را بعضی رسانیدم بعد از آن
 حضرت معتدای ما فرمودند که آری درست میگوید
 و لیکن هر کس افتاده است از راه افتاده است
 که انت المخلصین بنی خطه عظیم در شان رنده کا
 و اهدت که ایشان هنوز از خود و خود برستی خلاص
 نشده اند و در شان رسیدگان دولت بتو با برده

اینجاست جاری شده است که آن ذایقه را که است
 حق فایده کرد اینده بخود بایستی ساخته باشد و دروغ
 و تبدل راه یابد و او را از آن مرتبه باز اندازند و آن
 محفوظ است و نص کلام الهی است الله اعلم
 علیهم و السلام یحذرون منشور بشارت پیوست این
 طایفه است که ایشان از خوف تنزلی در پی ایمان
 امین گشته و حفظ و امان حضرت حق جل ذکره محفوظند
 مقوله مجلس سبی و ششم آنکه اکثر اصحاب و مؤیدان
 ایشان علماء و طلبه و فاضلان بودند و این ضعیفی یک
 نوبت در ایام اربعینی بجهت غرض و انتقام بجز خط
 ایشان رفتم بعد از تعبیر احوال آنحضرت فرمودند درین
 ما را کاری افتاده است که در شان مح شیخی را این
 پیش نیامده باشد زیرا که این جماعت که بانابت مشرف
 شده خلوت نشسته اند همه افاضل و اهل عقل مناظر
 اند ظاهر ابوابنا امر نامعقول معقول و مسام ایشان

میشود و بیرون افتاد و واردات ایشان را بنوعی می باید
 کرد که معقول خاطر نشان ایشان شود و گرنه پیمنا و بیک
 بتقلید قبول ندارند و فرمودند که حال یکی از این جماعه
 آمده عرض حال خود میکرد و بعضی از ارباب و اهل که
 در خلوت تیر و مکشوف شده بود میگفت و مژد بود
 که غبار این امر و هم و خیال باشد که باین اعتقاد باشد
 و اعتقاد تمام من از و برسدیم که این روشنها را که می بینی
 در حالت چشم کشاده و پوشیده می بینی یا در همان حال
 چشم کشاده و پنهانی گفت که در دیدن آن چشم کشاده و پوشیده
 یکسان است بعد از آن از و برسدیم که صورت و هم و خیال
 در کجا منتفی میگردد و او را آنچه خبر دیده میشود گفت
 رویت و هم و خیال نه بصیر است بعد از آن با و گفتم که
 خود میگوئی که در دیدن آن چشم کشاده و پوشیده یک
 سان است و اگر گوی و هم و خیال میبود می بایست
 که در حال چشم پوشیدن ظاهر نمیشد و از این بد آنکه این احوال

و هم و خیال نیست اما دیده ظاهر را بصیر میگویند و هم و خیال
 باطن را بصیرت میگویند بواسطه اشتغال صورتی بصیر
 حجاب شده است و بواسطه غلبه آن حجاب دیده بصیرت
 اعمی گشته است که در رویت مغیبات محروم و معجز و
 گشته است و اهل ریاضت را بسبب حبس حواس ظاهر
 تفرقه حجب حواس ظاهر گشته و بصیرت ریاضت دیده اهل
 جلای یابد تا بر و مرتبه دیده عیان رسید بصیر حجاب
 بصیرت نمیشد و بکلی بصیر و بصیرت یکی میشود از آنست
 چشم کشاده و پوشیده در دیدن مغیبات یکسان نیست
 و آنچه از مغیبات می بیند در عالم ملکوت می بیند
 در این عالم اما بواسطه اتحاد بصیر و بصیرت در حال چشم
 کشاده یکسان می بیند اعتقاد میکنند که در این عالم دیده
 اما نه چنانست زیرا که ممکن مغیبات ملکوت
 حق مجلس بی و ختم آنکه روی در مجلس آنحضرت مد ظله العالی
 حائقی بود که اهل رجاء و حال در آن مجلس همه عالم بودند

سجد الاخراج و تکلیفی اهل وجد حضرت ایشان فرمودند
که این مصراع بنی الناس مشهور است که بعد المشرقین
آمد میانی شیخ و مولانا این سخن دلالت بر آن میکند که
ایشان را مناسبتی بولایت و حال مشایخ نیست و این
عجب سخنی است کدام دل که در و نشاء محبت حق
نیست و داعیه طلب حق در و مودع نباشد تا باطل
حجب تو لیس عالم ایشان از آن مهجور مانده است
و روی تحقیق و تشخیص سخن رفته در عقبات سلوک مانده
اند اگر راه دان و انانی و محقق شناسی حل اشکالات
ایشان نماید و ایشان را از آن عقبه بگذرانند
و عقده های ایشان را بکشاید اگر از حقیقه امری خاطر
نشان ایشان شود محقق ترین و داناترین خلایقند
هر آینه از همه کس بهتر خواهند قبول کرد و ذوق آثرا
از همه کس بهتر خواهند یافت همانا که بعد المشرقین
میان ایشان و مقلدان و فرقه و متشیخ و متشیخ است

نه محققان زیرا که از مشایخ کبار و دانشمندان بسیار
بوده اند و ما نیز میخواهیم که این معنی ولایت به همه آید
بر خیزد و اهل این معنی همه عالمان باشند زیرا که یقین هر
قدر معرفت اوست و معرفت هر کس بعد تحقیق اوست
و محقق ترین خلق و داناترین ایشانند بعد از انبیا و اولیا
عالمانند پس عین الیقین و حق الیقین ایشان را فراتر
تحقیق و قابلیت ایشان خواهد بود و بیکر میفرمودند که
منکر این طایفه نمایان بهتر از مخلصان جاهلست زیرا که
با این فریق داناتر معقول را خاطر نشان میتوان کرد و می دانند
که صواب و غیر صواب کدام و حق و باطل را از باطل امتیاز میکنند
و بعد از حصول یقین از روی تحقیق اقبال این امر میکنند
و بهر چیز و سواس انگیز از جا نمیروند و لیکن بنادان سخن
معقول نمیتوان ساخت چیزی خاطر نشان ایشان نمیشود
و یقین ایشان معذور یقین انسانست و استقامت ایشان
بدر اخلاص ایشان خواهد بود و در بنای شی بر بی حد است

آنکه چیست **سوره مجلس** سی و هشتم آنکه آنحضرت مد ظله
 العالی از سر قند متوجه بخارا شدند چون به لایت بخارا
 بموضع ظاهر رباط رسیدند داعیه آن کردند که بجانب بخارا
 رفته از اینجا طواف قلوب اعزّه و مقبره مشایخ کرده بجانب
 بخارا بروند چنانچه از خادمان آنحضرت بایشان پرسیدند
 که مصلحت اینست از آن راه نروید که مردم را از نزول
 دره نیانی تشویش رسد آنحضرت را ازین رای خادم
 تغیری پدید گشته فرمودند که ای درویش اینی مصلحت که
 از برای دنیا میامی بینی از برای مصلحت دینی و ایمان
 خود به پیوت و فکر عاقبت کار خود بکنی که ما بر سجادۀ مشایخ
 بامر و مصلحت پنی کسی نیست و بامر انبیه و اذن الله نشسته
 ایم که رای و تدبیر و مصلحت مع آفریده را در آن مداخلی
 نیست مصلحت خلق را بگذار و بحق راست باش چون
 بحق راست شدی از خلق فارغ باشی که گفته اند و حق
 که کردند رسد از خلق برنج که نه راحت رسد از خلق نه رنج

یثبن به آن که روی بخلق داری بخلق نزدیکیم و از حق دوری
 دوری چون روی بحق آوردی بحق نزدیکی و از خلق دوری
 ای گرفتار بند چون و جبر با قضا و قدر بکنار ترا
 رای تدبیر از ملوک بود فکر و اندیشه از ملوک بود
 خرقه پاکباز عالم سوز رسته از فکر شام و بزم غم زور
 را بستان محو در قضا باشد فکرشان در حق با خدا باشد
 سی و نهم آنکه آنحضرت مد ظله العالی میفرمودند
 که بعضی از مشایخ گفته اند که هر کس بار اول کار از حق
 محجوب و دور است و برویت خلق سرور و مغرور است
 و آنچه بسندیده خلق است ظاهر میکرد اند و آنچه ناپسندیده است
 در می پوشانند تا همه افعال و احوال ظاهری او بسندیده خلق
 گشته خلق به نیکی او قرار داده در طریقت اخلاص و اعتقاد
 او مصدق میشوند و در آخر احوال و طی مقامات و خلایق
 از خود و خلق و لباس خلعت را از او میکشند و خلعت حق
 در او میپوشند آن وقت تمام نظر او بر حق میشود و سرچشمه

که بار اول در مصدق شدن کسی را در امور دینی است که با حق
 صفا باشد حق آنست که با حق

و هر چه می کند بحق میگوید و بحق می کند و این مرتب از
بود است و از انچه خلاص می شود او گشته در نی اوین
می کند و در آن که ترا بر یکی اقرار کنند به تو هم کار عشق و عوار
کنند اقرار تو آن زمان درست است که خلق از تو بریند
بکل انکار و گفتند **متره مجلس** جهلم انکه آنحضرت مظهر الاله
میفرمودند که بعضی از مشایخ منقول است که ایشان گفته
اند که چندین وقت هر چه حق تعالی گفت ما آنچنان کرد
ایم و چندین وقت دیگر است که آنچه میگویم حق تعالی
سمان میکند این سخن نه بان معنی است که حق تعالی
بطریق خطاب با او گفته باشد یا او بحق گفته باشد این سخن
در خفته معنی دیگر دارد و مردم از این معنی ظاهر فر
میگیرند و معنی آنکه گفته اند که آنچه حق گفت ما آنچنان کردیم
ان مقام رضا است و رضا ترک اختیار است و در هر کس
از آنچه از حکم قضا و قدر با و رسد یعنی خواه شدت و بلا
و خواه بخت و عطا آنچه با و ارادت رسد در همه بی اختیار

راضی باشند و همه بر مساوی باشند و این نهایت مقام
ساکانت رسیدن باین پایه بلند هر چند را مقدر
و غیر نیست و هر مقلدی را از کیفیت این رتبه اعلی خبر
نیست و فرق میان هر رضا آنست که در هر نوعی که
لازم نیست اگر چه بدول بعضی و قایل می شود آید و لیکن
بر مشت آن تحمل مینماید بخلاف رضا که گره و اختیار را
مطلوبه در آن راه نیست پس آن سخن که هر چه حق گفت
من آن کردم باین معنی است که هر چه از او اراده
از قضا و قدر آید بود بر من رسید بر همه راضی بودم
هر چه اگر بی اختیار و اراده نبود و دیگر بود آنکه بخت
از مقام رضا است زیرا که وقتی که افعال همه در محل
رضا افتد پس از فاعل هر چه واقع شود همه محبوب است
و در نهایت بخت و از حق مستلزم بخت رضای حق است
در بخت و بخت بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت
تو به حق و مستلزم بخت و بخت و بخت و بخت و بخت و بخت

بنات بجهنم و بجهنم بس برنده را که این پاتیه مقام
اعلی مقام او شود محبوب حق تعالی باشد ازین راه
تقرب نجای صفت اراده حق بآن متعلق میشود این
معنی است که گفته اند که هر چه من میگویم خدای بخشن
میکند و دیگر بدانکه این رضا و محبت قدیمه هرگز در دنیا
و بهر آخرت از بنده جدایی نکند و او را بهشت
رساند که روح و فرخ لازم اهل بهشت است که از رضا
و محبت مستغنی تعبیه فرمودند و در آخر نیز اهل بهشت
از رضا و محبت مستغنی نیستند اللهم ارزقنا هذا الذی
الغالبه نواو صلنا الی مقاصد الجبله الکمالیه بحق محمد
و آله را مجاد برحتک یا ارحم الراحمین یا اله العالمین
و یا خیر الانامین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین

تمت النسخه الشریفه

تألیف
میرزا محمد
تبریزی



